

# کفتارهای عرفانی

(قسمت سی و دوم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)

نجاه و چهارم

# فهرست

جزوه پنجاه و چهارم - گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم)

(بیانات ارویشت و خرداد ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

انواع مختلف گناهان / گناه به واسطه‌ی تمرد از امر الهی / گناهی که شخص از فطرت دور شده / گناهانی که خداوند یک نوع عذابی می‌دهد / شرک به خداوند و کافر شدن به خداوند، از گناهانی که اعمال گذشته ساقط می‌شود / توبه، اثر گناه را از بین می‌برد مگر آثاری که جزء طبیعت و فطرت آن گناه است / ذکر و فکرتان را مرکز تمرکز قرار دهید / در انسان اصل بر حرکت است / شیطان و گناه ..... ۶

تفاوت در حالات / در مورد حالات رابعه / برای زن‌ها وظیفه‌ی سلوک بیشتر درونی است / بعضی مردها مأمورند حالات خود را نشان بدهند تا دیگران هم تشویق شوند / هرگز مقایسه‌ای بین حالات خود و حالات رابعه یا امثال آن نکنید / مختصر نوشتن نامه‌ها / در مورد شفا / محکم کردن اعتقاد و علاقه‌مندی در شفا / اعلام و ادعای شفا دادن ..... ۱۴

درویش باید نمونه‌ی اخلاق و رعایت احکام باشد / سنگینی بار لغت درویشی که به دوش می‌کشید / درویشی از ده عیب شخص نه عیب را برطرف می‌کند / هیپنوتیزم تمرکز روح، تمرکز حواس و دقت است. این تمرکز حواس، در عرفان و تصوف هم

- هست، تمرکز روی ذکر خداوند برای اینکه تمام فکر و ذهن متوجه خداوند باشد که هیچ قدرتی را جز خدا نبیند..... ۲۱
- تذکره الاولیاء عطار / جنید مکتب صحو یعنی بیداری و بایزید مکتب سُکر یعنی حال و خارج از بیداری و به قولی مستی / رابعه عدویه و جنید بغدادی / رعایت حال اعتدال در سلوک / حالتی که همه چیز را از خدا می‌داند، آنچه از او باشد قبول است / حالتی که اهمیت به اراده‌ی فردی می‌دهد / در هیچکدام از حالات مختلف عرفا تردید نکنید و آن را صرفاً مدل نگیرید..... ۲۸
- تقلید / شریعت / سلوک کامل و صحیح که به نتیجه‌ی خوب برسد، سلوک بین صحو و سُکر است / رعایت احکام و آداب ظاهری و رعایت معنی / دانستن آداب و رسوم رفتن به درگاه خداوند / رساله‌ی عملیه مربوط به اعمال است، مرجع تقلید و داشتن چهار شرط، عمل به احتیاط / باید فکر کنید چه چیزهایی جزء آداب است / اگر مرجع معنوی شما در مسأله‌ای حکم داد، فتوا داد، همان را باید اطاعت کنید..... ۳۴
- عرش و کرسی خداوند / آب / روح الهی و پیشرفت بشر / معنای عرش خداوند بر آب است / امتحان الهی / آیات قرآن / حالات درویش و سالک، هر آیه‌ی قرآن به یک حال او دخالت می‌کند..... ۴۵
- خواب / آرامش روانی و فکری با خواب / خواب و علامتی از نقص و مشکل در بعضی اعضای بدن و درست کردن آن با جنبه‌ی خلافت الهی که در انسان است / خواب پیغمبران که هر کدام مظهری در فکر ما دارد / خواب‌هایی که کار استخاره را می‌کند / انجام دستورات موقع خواب برای برقرار شدن ارتباط

- معنوی با خداوند/ وسواس، اصل بر طهارت است، اسلام دین  
 سهله و سمحه/ اثر در نگاه و چشم و دیدن..... ۵۴
- وفات حضرت فاطمه (علیها السلام)/ بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صف‌های  
 فکری از هم جدا شد و وفات حضرت فاطمه این جدا شدن را  
 مشخص کرد/ ان شاء الله خداوند می‌خواهد آن تفرقه‌ای که بین  
 مسلمین ایجاد شده بود را بردارد/ مواظب باشیم و در مسیر الهی  
 قدم برداریم ..... ۶۷
- فهرست جزوات قبل ..... ۷۲

\* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات  
 فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و  
 سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به  
 دقت مطالعه فرمایید.

\* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان  
 به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه  
 بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

\* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین  
 زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت  
 اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره  
 ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

\* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی  
 WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه فرمایید.

انواع مختلف گناهان / گناه به واسطه‌ی تمرد از امر الهی / گناهی که شخص از فطرت دور شده / گناهی که خداوند یک نوع عذابی می‌دهد / شرک به خداوند و کافر شدن به خداوند، از گناهی که اعمال گذشته ساقط می‌شود / توبه، اثر گناه را از بین می‌برد / مگر آثاری که جزء طبیعت و فطرت آن گناه است / ذکر و فکرتان را مرکز تمرکز قرار دهید / در انسان اصل بر حرکت است / شیطان و گناه

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد رابعه یک کمی که یادم بود گفتم و خیلی متشکرم که تا نیاز مرا احساس می‌کنند اقدام می‌کنند. یک کتابی را من ندیده بودم کتابی در مورد شرح حال رابعه که الان برای من آوردند آن کسی که یادم نیست که بود، سؤال کرده بود مراجعه کند به این کتاب و این کتاب را هم بگیرد.

یکی مسأله‌ی گناهان است که اصلاً چه چیز گناه است؟ یک

گناहانی هست که انسان از دستورات مستقیم خداوند، غفلت می کند. نماز را نمی خواند یا به موقع نمی خواند، روزه نمی گیرد یا سرسری می گیرد. این گناه فقط به واسطه‌ی تمرّد از امر الهی است و اَلّا فرض کنید قبل از اسلام که نماز به این صورت نبوده کسی اگر این حرکات را می کرد به او می خندیدند که خم می شود و چه و چه ولی ما حالا باید انجام دهیم، چرا؟ چون خداوند فرموده یا امثال اینها.

یک نوع گناهی هست که از فطرت دور شده. فرض کنید من می روم به جنگل، گرسنه هم هستم در جنگل راه می روم می بینم روی درخت چیزی هست، می گنم می خورم. اینها که مال من نیست، من گرسنه ام از روی درخت کندم و خوردم این اگر امر الهی نبود، گناه نبود، گرسنه بودم و خورده ام. یا مسائل به اصطلاح خانوادگی و ناموسی اینها اگر این قوانین برای انسان نبود مثل سایر جانداران و حتی مثل بشر اولیه، گناه نبود. اینها نوعش با هم فرق دارد، ولی وجه مشترک آنها این است که از امر خدا غفلت کرده ایم. خدا هم خود امری کرده و بدون اینکه این تقسیم بندی ما را بفرماید، عملاً تفاوت هایی قائل شده. بعضی گناهان را گفته اگر این کار را کنید مثلاً نماز شما قضا می شود، یعنی عمداً قضا می شود، این گناه است. باید سر موعد نمازتان را بخوانید، این گناه است. اما همین که نیت کردید که قضایش را بخوانید، این گناه پاک می شود. منتها اگر برای شما مسأله‌ی رغبت

به گناه باشد، آن گناه می‌شود، نه خود گناه. این یک نوع گناهان است. نماز قضا شد، قضایش را بخوانید تمام می‌شود.

یک نوع گناهانی هست که خداوند یک نوع عذابی می‌دهد بعضی اوقات عذاب دنیا هم می‌دهد، *ذُنَّ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ*، به قول خودش، این یک نوع گناهان. این تقسیم‌بندی‌ها را در قرآن هم دارد. این آیات را بخوانید و یادداشت کنید. گناهانی هم هست که در عذاب مُخَلَّد است، همیشه در عذاب است. خیلی گناهانی در زندگی می‌کنید، بعداً توبه می‌کنید، طبق دستوراتی که داده‌اند توبه کرده‌اید. ولی خدای نکرده اگر بیماری پیدا کرده باشید، توبه کنید بیماری دیگر خوب نمی‌شود. بیماری سر جایش هست. مثلی است چون گردش طبیعتی که خداوند آفریده او هم یک حقی دارد همانطوری که ما از خدا حق می‌خواهیم طبیعت هم می‌گوید این قانون را برای من آفریده‌ای تا رعایت شود. مشهور است می‌گویند گاليله آن منجم ایتالیایی که اول بار گفت زمین دور خورشید می‌گردد و نه اینکه خورشید دور زمین می‌گردد، او را گرفتند محاکمه کردند و گفتند این بر خلاف کتاب مقدس است، نخیر زمین ثابت است و خورشید می‌گردد. محاکمه کردند، بعد آن آخر گفتند اگر توبه کنی تو را می‌بخشند. دانشمندی بود نمی‌خواستند او را بکشند، او هم توبه کرد. گاليله توبه کرد، او را آزاد

کردند. آمد بیرون دم در که رسید گفت من توبه کردم از این حرف ولی زمین از گردش به دور خورشید توبه نمی‌کند.

اینطور داستان‌ها را اگر ما دقت کنیم در زندگی ما هم هست. یعنی حکمی که خدا کرده عوض نمی‌شود و عوض نمی‌کند بعد یکی از او پرسید چرا توبه کردی؟ گفت من که نمی‌خواهم با اینها جروب‌بحث کنم. من می‌خواهم دنباله‌ی کار علمی خود را بگیرم. اینها مرا می‌کشتند. این حرف را زدم که اینها مرا رها کنند، بیایم دنباله‌ی کارم را بگیرم.

منظور این هم یک نوع است، یک نوع گناهی هست که خداوند تأیید کرده که *تَجَبُّطُ أَعْمَالِكُمْ*<sup>۱</sup>، اعمال شما ساقط می‌شود. یعنی آنچه که در گذشته کرده‌اید ساقط می‌شود. این چنین گناهان ساده‌ای نیست هر گناهی اینطور نیست شرک به خداوند، کافر شدن به خداوند، آن هم به زبان نه، واقعاً اگر باشد، اعمال او را ساقط می‌کند، چرا؟ در واقع ساقط می‌کند برای اینکه تفکر می‌کند و همان اعمال گذشته را هم می‌گوید روی نفهمی کردم. نماز خوانده، می‌گوید نفهمیدم، احمق بودم. بنابراین آن ثوابی هم که آنوقت نماز او داشته حالا از بین رفته. اما سایر گناهان، نه. که البته این مورد گناهان خیلی کم است. بطور کلی توبه اثر گناه را از بین می‌برد، مگر آثاری که جزء فطرت و طبیعت آن گناه



است. اینها را از بین نمی‌برد.

تمرکز و توجه که انسان به خود و ذکر و فکر باید داشته باشد کار آسانی نیست، شما می‌خواهید سیب‌زمینی بخرید می‌دانید کجاست. می‌گویید برای ظهر یک کیلو سیب‌زمینی لازم دارم، می‌گیرید و می‌آورید، اما ذکر و فکر اینطور نیست، سیب‌زمینی نیست باید با تمام وجود بروید. برای این سیب‌زمینی‌ها با پا می‌روید در مغازه‌ای که پول می‌دهید سیب‌زمینی می‌گیرید، فکر و تمرکز فکری کالایی است که پهلوی سیب‌زمینی نگذاشته‌اند. با پا هم نباید رفت. با سر باید بروید، قیمتش هم سر و دل است. سر یعنی منطق و دل هم می‌دانید دل است و این هم چیزی نیست که به فوریت حاصل شود و درجات دارد. یکی تمرکز او خیلی خوب است یکی بیشتر و یکی بیشتر، یکی هم کمتر است و همین قدر که تمرکز را بخواهید و علاقه‌ی شما این باشد که ذکر و فکرتان را مرکز تمرکز قرار بدهید و در این مسیر کار کنید به هر اندازه خدا توفیق داد شکر کنید. باید فکر کنید که جلو رفته‌اید. نگوئید من دیگر تمرکز خوب شد. باید همیشه جلو بروید، نایستید. اما اگر الان هم عملاً خیلی در مرحله‌ی پایینی قرار دارید نگران نباشید، بکوشید زیادتر شود. یک دستورالعملی است صحبتی نقل از یکی از ائمه است که وای بر کسی که دو روز او مثل هم باشد البته نباید عقب برود. امروز با دیروز مثل هم نباشد، امروز او ولو به اندازه‌ی ارزن باید از دیروز

بهتر باشد یعنی همیشه در حال کوشش باشد. به اصطلاح در شیمی و زیست‌شناسی خوانده‌اید که الکترون دور هسته می‌چرخد یک لحظه اگر بایستد منفجر می‌شود نمی‌ایستد البته این بحث خیلی در فلاسفه‌ی قدیم بود که اصل بر حرکت است یا اصل بر سکون است؟ بعضی می‌گویند اصل بر این است که همه چیز ساکن است، استکان ساکن است مگر محرکی بیاید و استکان را حرکت بدهد. بعضی می‌گویند اصل بر حرکت است تمام اجزای این در حال حرکت هستند. حالا ما نمی‌بینیم ولی هست.

به هر جهت در انسان اصل بر حرکت است یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَاكِيهٖ<sup>۱</sup>، ای انسان لنگ‌لنگان به سوی خدا می‌روی آخر به او می‌رسی. همین کوششی است که ما می‌کنیم این است که باید همیشه این کوشش را داشت. بعضی که مثلاً می‌گویند التماس دعا که شیطان از من دور شود این را اگر خدا بخواهد بدهد فقط دم مرگ می‌دهد، وَاَلَّا تا زنده‌ایم این مارمولک شیطان دست بر نمی‌دارد و همیشه همراه شماست. البته بعضی گناهان و بعضی چیزها هست که خداوند فرمود نُفِیضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ<sup>۲</sup>، به گردن او شیطانی آویزان می‌کنیم که همیشه با او هست. از اینها نباشیم. دیگر نمی‌شود گفت شیطان از بین برود. شیطان مهلت گرفته تا روز قیامت، مرتباً شکار می‌گیرد. در

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۶.

قرآن دارد که خداوند خلقت را ادامه می‌دهد، خلق می‌کند و شیطان هم مرتباً در جلو اینها می‌رود. به خداوند گفت او را آفریدی بر من برتری دادی ولی خواهی دید که بیشتر آنها اطاعت نمی‌کنند و شکرگزار نیستند. خدا هم به او مهلت داده گفته برو ببینم. فقط مُحَلِّصِينَ را از شیطان همیشگی امان داده، دیگران نه! گاهی با شیطان رفیق می‌شوند، گاهی نه. این است که توقع اینکه اصلاً شیطان نداشته باشیم، نمی‌شود. انسان و خلقت انسان اصلاً موجب این شد که شیطان، شیطان شود. آخر در خلقت بین شیطان و ملائکه فرقی نبود، یعنی خداوند دو نوع خلقت داشت. یکی خلقتی مثل نوع مادی انسان، یکی خلقتی از آن طرف، خلقتی از نور و آتش، بعد که خداوند انسان را خلق کرد شیطان که از صف فرشتگان بود جدا شد و طغیان کرد خداوند وقتی به فرشتگان گفت به آدم سجده کنید، بعد همه سجده کردند. شیطان می‌توانست بگوید خدایا تو گفتی فرشتگان سجده کنند من که از فرشته‌ها نیستم ولی شیطان این را نگفت چیز دیگری گفت، یعنی اگر آن گناه را نمی‌کرد باید سجده می‌کرد. پس خلقت شیطان و خلقت فرشتگان از یک نوع است. منتها از وقتی انسان آفریده شد و شیطان طغیان کرد، خداوند اینها را از هم جدا کرد. گفت: كَانَتْ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ<sup>۱</sup>، تو از نوع فرشتگان نیستی و فاسق هستی. منظور، توقع اینکه

جزوه پنجاه و چهارم / ۱۳

اصلاً ما گناه نکنیم نداشته باشید. ولی این امر موجب تجرّی نشود که مرتّب گناه کنید، نه! باید بروید به سمت اینکه گناه نکنید، ولی متوقّع نباشید که به کلی خیالتان راحت باشد، نه!

تفاوت در حالات / در مورد حالات رابعه / برای زن ها و طیفی سلوک بیشتر درونی  
 است / بعضی مرده ها مأمورند حالات خود را نشان بدهند تا دیگران هم تشویق شوند / هرگز  
 مقایسه ای بین حالات خود و حالات رابعه یا امثال آن نکنید / مختصر نوشتن نامه ها / در  
 مورد شفا / محکم کردن اعتقاد و علاقه مندی در شفا / اعلام و ادعای شفا دادن<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

حال هر کسی غیر از حال دیگری است. به عنوان اینکه مطلب  
 درک شود این را روی موارد عادی و مادی پیاده کنیم. مثل اینکه در  
 جغرافی، نقشه ها می خوانیم زمین کروی و گرد است، شما ایران یا عراق  
 یا هر جا که روی این کره است را روی نقشه ی مسطح می زنید،  
 نقشه ی خاک ایران یا خاک عراق این درست است؟ نه، برای اینکه  
 ایران واقعی روی یک کره است و شما این را صاف کردید  
 برای اینکه شبیه واقعیت باشد. خیلی تئوری ها گفته اند که حالا کار  
 نداریم. در علوم دیگر هست و همینطور ما حالات را وقتی پیاده

می‌کنیم و از مثال‌های زندگی عادی می‌آوریم، عین آن نیست، درست نیست، فقط اشاره‌ای است که شما عین آن را درک کنید.

وقتی مثال زدیم یکی از فقرایی که شصت سال است مرحوم شده پیرمردی بود آنوقت‌ها که ما محصل بودیم گاهی هفته‌ای یک روز می‌آمد هم دیدن ما و هم ناهار می‌گفتیم بمان. در بیدخت هم که بودیم می‌آمد. این همه‌ی غذاها را با هم قاطی می‌کرد، آبگوشت را نان خرد کرده بودند، اشکنه روی آن می‌ریخت، سرشیر بود می‌ریخت، شیره بود می‌ریخت. ما از نگاه کردن به این غذا ناراحت می‌شدیم. می‌گفت من کار معده را می‌کنم، بالاخره که اینها با هم در معده قاطی می‌شود. همین تفاوت در حالات ما هست.

بعد بگوییم این مطلب چطور به خاطر آمد؟ کسی راجع به رابعه‌ی عدویه سؤال کرده بود که در آن مورد کمی صحبت کردم. برای اینکه ما آن حالت او را نمی‌توانیم و نباید هم داشته باشیم. ولی منظور، از آن متوجه این مطالب شدم. می‌گوید مثلاً رابعه یا ابراهیم ادهم خوابیده روی زمین غلت زد تا به حج برود و به مکه برسد یا ابراهیم ادهم چهارده سال طول کشید تا از خانه بیرون آمد و به کعبه رسید. ما فکر می‌کنیم و می‌گوییم مگر بیکار بودی؟ چهارده سال راه؟ هواپیما سوار می‌شدی. این کار او را مثل غذاهای این پیرمرد که همه چیز را قاطی می‌کرد می‌دانیم. خیلی حالات را قاطی کرده و برای او خیلی

خوب است. ولی ما نمی‌توانیم یک چنین غذایی را بخوریم.

در مسأله‌ی رابعه عدویه من گفتم که در طرائق الحقایق یا کتاب خیرات حسان، بانوان نیک، مطالبی هست، آن حالات مردمان متوسط است. ولی رابعه در حالی بود که در همین مسیرش رسیده بود به جایی که ما اولاً رسیدن‌مان مشکل است، اگر نگاه کنیم او بالای کوه رسیده است. در شعر می‌گوید، آهوی کوهی دیده‌اید روی صخره‌ها می‌پرند.

آهوی کوهی در دشت چگونه دَوَدَا؟

او ندارد یار بی‌یار چگونه بُوَدَا؟

در فارسی قدیم «د» و «ذ» را یکی می‌دانستند. ما این شعر را که در دبیرستان حفظ کردیم برای تاریخ ادبیات ایران بود، آنها به معنای شعر کار نداشتند. آهوی کوهی در دشت چگونه دَوَدَا؟ یعنی چطور بدود؟ او ندارد یار بی‌یار چگونه بُوَدَا؟ یاری ندارد چطور می‌تواند باشد؟ گاهی این آهوه‌های کوهی روی صخره‌ای که فقط جای پا هست، می‌ایستند. من در تلویزیون می‌بینم از دیدن چنین ارتفاعی یک‌طوری می‌شوم، ولی آهو می‌پرد و می‌رود جای دیگری. من اگر بگویم من مگر از گوسفندی کمترم، به‌قولی من مگر از این آهو کمترم، من هم می‌خواهم بپریم، من بشر نمی‌توانم. حالا بعضی از این افراد بشر مثل آهوی کوهی می‌شوند، بعضی دویدن در دشت را فراموش می‌کنند،

مثل همین رابعه؛ بعضی نه، پریدن در دشت را فراموش نمی‌کنند ولی آن را هم یاد می‌گیرند که آن هم مرحله‌ای است و همین مشوّق من شد که مراجعه‌ی مجددی به شرح حالات رابعه کنم.

البته معمولاً خانم‌هایی که می‌پرسند، از جهت توجّه به زن بودن است، نه اینکه چه کار کرده؟ چون تنها زنی که خیلی در عرفان شناخته شده همین رابعه است. مردان شناخته شده خیلی هستند، ولی در بانوان فقط این شناخته شده است. جهت آن هم این بوده که غالباً بانوان حالاتشان با خودشان است. برای خودشان است. ولی مردها بعضی‌ها، همه نه، بعضی مأمورند که حالات خود را نشان بدهند که دیگران هم تشویق شوند. به این جهت است حالا کتابی که می‌خواندم خوب است، بد نیست. ولی هرگز مقایسه‌ای بین حالات خود و حالات رابعه و امثال آن نکنید. مثل همین که گفتم آهوی دشتی نگاه کند ببیند چطور آهوی کوهی می‌پرد؟ بخواند آنطوری شود یا آهوی کوهی بخواند در دشت بدود. هر کدام در یک حالتی هستند. منتها انسان خاصیتی دارد که همه‌ی این حالات را می‌بیند و طی می‌کند؛ هم آهوی دشتی می‌شود و هم آهوی کوهی. در هر موقع باید همان حالت را داشته باشد.

خداوند برای انسان و هر خلقی که کرده، یک وظیفه‌ی خاصی برای او در طبیعت سپرده برای او هیچکدام هم با دیگری فرقی ندارد.



اتومبیلی که زیر پای شماست چندین پدال دارد، چندین دکمه دارد، هر کدام یک کاری می‌کنند. پدالی که برای گاز است می‌تواند بگوید آقا ماشین تو را ساخته‌اند برای سرعت ولاً پیاده می‌رفتند، بگوید من که سرعت می‌دهم، اثر دارم، من مهم‌تر از همه هستم. در این استدلال دروغی نگفته، ولی آیا اینطور است؟ نه! ترمز هم همینطور می‌گوید که اگر من نباشم این سرعتی که شما گرفتید می‌افتید در درّه، من جلوی شما را می‌گیرم. بنابراین من مهم‌تر از همه هستم. خداوند هم در آن ماشین جهان که آفریده به هر کس یک وظیفه داده، مرد یک وظیفه، زن یک وظیفه، مجموعه‌ی بشر یک وظیفه، حیوان یک وظیفه. هیچکدام مهم‌تر نیست. هر کدام را بردارید این نظام به هم می‌خورد. یک وقتی حتی شما می‌گویید آهو را چرا ببر و پلنگ می‌خورند؟ چند سال پیش در روزنامه نوشتند در جزیره‌ای که وسط دریاچه‌ی ارومیه هست زراعت‌ها و سبزه‌ها از دست آهو نمی‌ماند، دو قلاده یوزپلنگ یا پلنگ آوردند آنجا رها کردند که آهوها را بخورند. بعد خودشان بچه کردند و تعادلی برقرار شد. زارع برای این است که زراعت کند، وقتی آماده شد وظیفه‌ی آهو این است که یک مقداری را بخورد، برای اینکه خود او زنده بماند. بعد اگر زیاد شدند، علف‌ها به دهان آنها مزه کرد زراعت از بین می‌رود. پلنگ آوردند که بیاید آنها را بخورد. هر کدام یک مهره‌ای در این جریان‌ات هستند. برای زن‌ها همانطوری که

گفتم وظیفه‌ی سلوک بیشتر درونی است. من خیلی زن‌ها از قوم و خویش‌های خود و غیر قوم و خویش‌ها دیدم که در مقام سلوک از خیلی از مردها جلوترند. حالا نمی‌خواهم خیلی اسم ببرم، چون از قوم و خویش‌ها گفتم ولی دو تا مادر بزرگ‌های خودم یعنی مادر پدرم و مادر مادرم وقتی زندگی آنها را بدانید متوجه می‌شوید. و امثال اینها، خواهری ۱۸ ساله داشتم (ننه بی‌بی می‌گفتند) دو سه روز مانده بود به رحلتشان گفته بود: مادر من دیگر نمی‌مانم، دو سه روز دیگر می‌روم، برای اینکه مقام معنوی حضرت آقا را دیدم، دیگر ماندنی نخواهم بود. همانطور هم شد. روز خوب بود، اول شب که رسید تب کرد، فردا صبح رفت. بگذریم.

به هر جهت اگر اینها را می‌خوانید، بعضی می‌خوانند می‌گویند از بیخ دروغ است. خود دانید. فردا می‌پرسید. ولی هر چه هست برای ما که در آن حالت نیستیم به درد حال ما نمی‌خورد. ولی بخوانید که بفهمید.

ناچارم توصیه‌ای کنم نامه‌ای که با خط ریز می‌نویسید هر چه ریز باشد اشکال ندارد خیلی هم خوب است من خودم خطم خیلی ریز است حالا که البته مدتی است نمی‌نویسم ولی خواندن مشکل می‌شود مختصر بنویسید به خصوص نامه‌های اینجا که من یک نامه‌ای بخوام بخوانم باید شماها را منتظر بگذارم و سرم روی نامه باشد و نامه بخوانم. بعد هم دعوی مادر شوهر و خواهر شوهر و عروس را

برای من ننویسید. از من کاری بر نمی‌آید. حالا نمی‌دانم مادر شوهر بود یا عروس بود، گفتم دعوی شما این است؟ گفت بله. گفتم نگو، دو تا چوب بردارید بزنید سر هم، سرتان بشکند خودتان صلح کنید. یکی هم در مورد مسائلی که به من مربوط نیست و از قوه‌ی من خارج است. حالا فرض کنید شما روی علاقه‌مندی روی اعتقادی که دارید شفا می‌خواهید در اناجیل می‌گویند عیسی کشته شد. و بنابراین می‌گویند آن که گرفتند عیسی بود ولی ما می‌گوییم شبیه او بود ولی گفته‌ی آنها را می‌گوییم وقتی عیسای سینمایی که خود او نبود صلیب روی شانه‌ی او بود دم در یکی دامن او را گرفت گفت من را شفا بده آن شخص به قول مسیحی‌ها حضرت بود یا اگر هم نبود از شاگردان او بود که سال‌ها زیر نظر او بود به هر جهت از عیسی تربیت داشت. گفت اعتقاد خود را محکم کن تا شفا بدهم. گاهی یک جمله یک کتاب مهمی است حالا بعضی از شما روی علاقه‌مندی که دارید شفا پیدا می‌کنید. بعد مثلاً زن سپور محله‌ی شما سرطان دارد می‌گویید برو فلان کس شفا می‌دهد. می‌آیند و می‌گویند شفا بده. می‌گوییم من ادعای شفا ندارم. فقط عیسی ﷺ حق داشت پشت بلندگو بگوید بیا بید من شفا می‌دهم. پیغمبران دیگر هم اگر لازم بود این کار را می‌کردند و اعلام نمی‌کردند. این زحمت را برای دیگران و من فراهم نکنید. خودتان از خدا شفا بخواهید، به شما ممکن است بدهد، به من نمی‌دهد.

درویش باید نمونه‌ی اخلاق و رعایت احکام باشد / سنگینی بار لغت درویشی که به دوش می‌کشد / درویشی از ده عیب شخص نه عیب را بر طرف می‌کند / سپه‌تیزم تمرکز روح، تمرکز حواس و دقت است. این تمرکز حواس، در عرفان و تصوف هم هست، تمرکز روی ذکر خداوند برای اینکه تمام فکر و ذهن متوجه خدا باشد که هیچ قدرتی را جز خدا نسیند<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک کسی که درویش نیست ولی با این عبارت انتقاد و ایرادی بر درویش‌ها نوشته که چرا بعضی‌ها به خود اجازه می‌دهند که به دیگران تهمت بزنند و خود را هم درویش حساب می‌کنند؟ حالا من یک مطلبی می‌گویم و شماها هر کدام فرض کنید این سؤال را از شما کرده‌اند، چه جوابی به او می‌دهید؟ جواب همان پندی است که امروز به شما می‌دهم و همان جوابی است که خودتان به خودتان می‌دهید. هم ما خودمان و هم کسی که اصلاً با ما آشنا نیست ولی لغت درویش را شنیده معتقد است که درویش باید نمونه‌ی اخلاق و رعایت

احکام باشد. به این معتقد است و چون معتقد است که باید چنین باشد، وقتی خلاف آن را می‌بیند تعجب می‌کند، یعنی می‌بیند که تهمت می‌زند و چه کار می‌کند و... بعد می‌گوید من درویشم. بنابراین این را بدانید که همینطور سنگینی بار این لغت درویش را که شما به دوش می‌کشید کم چیزی نیست. هر چه می‌توانید رو به بهتر بودن باشید تا زندگی شما مدل و نمونه برای دیگران باشد. البته این سؤال را خیلی‌ها از من می‌کنند، چه اینجا و چه جاهای دیگر، که این چه درویشی است؟ راست می‌گویند همانطوری که ما می‌گوییم این چه مسلمانی است که اینطوری می‌کنند؟ راست می‌گویند مثلاً دیروز کسی آمده بود از فلان درویش همه جور شکایت می‌کرد، بعد گفت: من یک کتابی نوشته‌ام به اسم درویش گنابادی در شرح حال کلاه‌برداری این شخص. گفتم تو این کتاب را علیه او نوشتی علیه درویشی نوشته‌ای، او به درویشی کاری ندارد. اگر این آقا درویش نبود ده برابر این گناه می‌کرد حالا که درویش شده نه تا را توانسته صاف کند. یک دهم عیب‌هایش مانده، بعد پرسیدم من مذهب جعفری دارم، شما چه مذهبی دارید؟ گفت: من هم مذهب جعفری دارم. گفتم: یعنی چه؟ مذهب جعفری پیرو که هستی؟ گفت: پیرو امام جعفر صادق. گفتم: هر چه امام جعفر صادق گفته، اوامر و دستورات او را رفتار می‌کنی؟ یک کمی فکر کرد. گفتم: من که جرأت نمی‌کنم بگویم بله، همه‌ی دستورات را اجرا می‌کنم یک

مواردی را نه، حالا آیا عیب از من و شماسست یا استغفرالله از امام جعفر صادق؟

گفتم: این هم درویش است، عیب از درویشی نیست. به هر حال تهدید نکن، هر کار می‌خواهی بکنی، بکن. ولی درویشی موجب شده که از ده عیب نه عیب را مرتفع کند، یکی حالا مانده. این یک سؤال است. یکی راجع به هیپنوتیزم پرسیده که چه ارتباطی با درویشی دارد؟ اینطوری که می‌گویند، نه این هیپنوتیزم علمی که بحث می‌کنند، یعنی تصرف انسان در خود و در دیگران، این از مراحل درویشی نیست ولی در بین راه که می‌رود اینطوری می‌شود. یعنی یکی دارد راه می‌رود می‌بیند جوی آبی هست یک گوشه هرز رفته، بیل برمی‌دارد و درست می‌کند که آب در مسیر خودش باشد نمی‌شود گفت این از خصایص سلوک اوست که هر جا دید آب هرز می‌رود آن را درست کند، اگر دید درست هم می‌کند. می‌تواند بکند، ولی نه اینکه زحمت کشیده برای اینکه این کار را بکند. وقتی که حالات درویشی، حالات عرفانی را این آقایانی که محقق هستند و تحلیل می‌کنند به خصوص روانشناسان و جامعه‌شناسان می‌خواهند به زبان بیاورند، درست در نمی‌آید. قبلاً مثالی زدم، می‌دانید زمین کروی است و گرد است شما یک کره که خود انتخاب می‌کنید، هندوانه حتی روی آن نقشی می‌کشید این روی صفحه‌ی گردی است اگر این را بخواهید روی نقاشی پیاده کنید درست

در نمی‌آید برای اینکه نقاشی دایره و منحنی است خیلی دقیق باشید می‌شود مثل نقشه‌های جغرافی که آنقدر ایراد بر آن می‌گیرند. این بحث‌ها در مورد حالات و مواردی که در عرفان هست، وجود دارد. اگر آقایان بخواهند تعریف کنند و روی کاغذ در بیاورند همینطوری درمی‌آید. درست منطبق با آن نیست. مثل مثالی که چندین بار زده‌ام: آقای فلان، آدم فاضلی است که از او استفاده‌ی ادبیاتی می‌شود این آقا می‌خواهد دیوان مثلاً شمس تبریزی را انتخاب کند و بعضی اشعار را شرح بدهد این غزل را اینطوری کرده و انتخاب کرده که می‌گوید... اصل غزل این است:

آنان که طلب کار خدایید خود آید

بیرون ز شما نیست شما بید شما بید

چرا؟ چون خدا گفته: نَفَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۱</sup>، از روح خودم در او دمیدم. خدا هم که تجزیه نمی‌شود که یک تکه روح در او باشد و روح را تکه‌تکه کند. پس بیرون ز شما نیست برداشته این غزل را اینطور کرده که: «آنان که طلبکار خدایید، خدایید». «خود آید» را کرده «خدایید». می‌گوید: این همان حالت عرفانی که دارند که همه را خدا می‌دانند. آمده ابروی آن را درست کند، چشم او را هم کور کرده. بعد می‌گوییم شاهدت چیست؟ می‌گوید دم من. چطور فلان استاد معتبر که

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

حالا همه او را قبول دارند استادی که حافظه‌ی خوبی داشت حافظه‌ی قوی داشت ولی روح درک عرفانی نداشت او اینطور گفته، گفتم هر دو تای شما...

وقتی که می‌خواهند حالات عرفانی را به زبان بیاورند اینطوری می‌شود. هیپنوتیزم هم از آنهاست. هیپنوتیزم هم که الان متداول شده، تمرکز روح است، تمرکز حواس و دقت است. چه چشم او باز باشد و چه نباشد، متوجه یک مطلب خاصی است که ما در درویشی سعی داریم این تمرکز را روی ذکر خداوند بگذاریم؛ یعنی این بت‌هایی که در جهان هست را در نظر نگیریم، فقط او. از این جهت هیپنوتیزم در درویشی هست ولی نه به این عنوان. البته استادانی هستند بعضی از آنها را من دیده‌ام که تعلیم هم می‌دهند، حالا آمده‌اند در جراحی و رفع خیلی کسالت‌ها استفاده کرده‌اند. در جراحی آن که هیپنوتیزم قوی داشت طرف را هیپنوتیزم می‌کند و عمل جراحی را انجام می‌دهد. اینکه هیپنوتیزم می‌کند اگر آنقدر قوی است اصلاً شفا بدهد. گفتم در بین پیغمبران هم عیسی فقط گفت: مردم بیاید من شفا می‌دهم.

به هر جهت از نظر مطالعه بد نیست. همه‌ی اینها هدفشان ایجاد تمرکز حواس است و این تمرکز حواس در عرفان و تصوف هم هست. منتها در عرفان نمی‌گویند من دارم توجه به درویشی می‌کنم، برای اینکه تمرکز حواس پیدا کنم. تمرکز پیدا کنی برای چه؟ به چه درد تو



می‌خورد؟ برای اینکه تمام فکر و ذهن ما متوجّه خداوند باشد هیچ قدرتی را جز خداوند نبیند. یک مثالی هم که در کتاب‌ها اول بار در کتاب آقای سلطان‌علیشاه دیدم از یک زارعی که دارد با گاوآهن در خرمن گندم می‌کوبد و می‌خواهد گندم به دست بیاورد، از او بپرسند این زحمت را می‌کشی چه می‌خواهی به دست بیاوری؟ آیا جواب می‌دهد که من این کار را می‌کنم که گاوهای من گرسنه نباشند و گاه به آنها بدهم؟ نه! هیچ وقت چنین حرفی نمی‌زند. می‌گوید: اول زحمت می‌کشم که گندم به دست بیاورم. بله گندم که به دست آورد گاه جزء آن است. ولی برای گاه کار نمی‌کند. برای گندم کار می‌کند. تمرکز حواس ما هم به منزله‌ی گاهی است که دور و بر گندم است گندم توجّه به خداوند است توجّه به خداوند چه فایده‌ای دارد؟ خدایی که نیست، در دسترس ما نیست این تمرکز به خداوند این اثر را دارد که انسان دیگر هیچ قدرتی را از قدرت‌های طاغوتی جهان به نظر نمی‌آورد و در مقابل او به حساب هم نمی‌آورد. ما البته برای این کار نمی‌کنیم که قدرت طاغوتی را به حساب نیاوریم ما فقط می‌خواهیم خدا بر ما مسلط باشد و ما فقط به او بیندیشیم. ولی خیلی‌ها برای این هیپنوتیزم می‌کنند که با قدرت بر جهان مسلط شوند. البته اگر به خودش مسلط باشد خیلی مهم است.

یک سؤال و جوابی، می‌نویسند: گاندی که همه اسم او را

شنیده‌اید و شرح او را شنیده‌اید می‌گفتند گاندی در ادیان، اسلام را خیلی می‌پسندیده، خود را مافوق ادیان می‌دانست و می‌گفت: تعصبات را باید کنار گذاشت. ولی منظور اسلام را می‌پسندید. گاندی شالی دور خود می‌پیچید، همان لباسی که ما موقع احرام داریم، در جریان اعتصابات شدیدی که واقعه‌ی مالیات نمک در هندوستان برحسب توصیه‌ی گاندی شده بود. همه‌ی هندوستان تعطیل شده بود. فرماندار یعنی حاکم هندوستان که از طرف حکومت انگلستان تعیین می‌شد وقتی شنید گاندی این کار را کرده گفت: او را بیاورید پیش من، ببینم کیست که چنین قدرتی دارد؟ به گاندی گفتند و پیش حاکم آمد. دید مردی استخوانی پنج‌سیر استخوان، رویش پوستی کشیدند. گفت: تو گاندی هستی؟ تو با این هیکل می‌خواهی بر انگلستان مسلط شوی؟ گاندی گفت: نه من چنین چیزی نگفتم، من می‌خواهم بر نفس خود مسلط باشم و در این راه اگر موفق شدم، انگلستان سهل است بر همه‌ی دنیا مسلط می‌شوم. این حرف از گاندی است. ولی حرفی است که بسیاری از عرفا و متصوفه گفته‌اند و حالا هم می‌توانند بگویند ولی آنها که رفته‌اند گفته‌اند و چیزی است که ما می‌گوییم. گاندی یک چشمه از چشمه‌های الهی را چشیده بود هیپنوتیزم هم طریقه‌ی به دست آوردن این قدرت است.

تذکره الاولیاء عطار / جنید مکتب صحو یعنی بیداری و بایزید مکتب سکر یعنی حال و  
 خارج از بیداری و به قولی مستی / رابعه عدویه و جنید بغدادی / رعایت حال اعتدال  
 در سلوک / حالتی که همه چیز را از خدا می‌داند، آنچه از او باشد قبول است / حالتی  
 که اهمیت به اراده‌ی فردی می‌دهد / در هیچکدام از حالات مختلف عرفا تردید نکنید  
 و آن را صرفاً مدل نگیرید!

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خواندن این کتاب‌های تذکره شرح حال عرفا (شرح حال و نه  
 شرح زندگی) برای کسی که خودش سالک است خوب است برای  
 دیگران هم خوب است، منتها به ایشان به‌قولی در باغ سبز نشان  
 می‌دهد. می‌گوید یک چنین کسانی با یک چنین حالاتی بوده‌اند. ولی  
 برای سالک که خودش بعضی نمونه‌هایش را می‌بیند دیگر محتاج به  
 استدلال نیست.

در تقسیم‌بندی عرفای سابق می‌گفتند جنید مکتب صحو است یعنی بیداری، بایزید بسطامی رهبر و رئیس مکتب سُکر است یعنی حال، یعنی خارج از بیداری، به قولی مستی. البته اینهایی که به‌عنوان محقق خودشان درویش نبوده‌اند و در عرفان حالاتی نداشته‌اند از کتاب‌های آنها زیاد نمی‌شود این مطالب را دقیق درک کرد ولی کسی مثل شیخ عطار که خودش همه‌ی این حالات را دیده و جالب‌تر اینکه شیخ عطار در این تقسیم‌بندی از حالات و عرفایی که اسمشان را برده به نام اولیاء یاد می‌کند. چون تذکرة الاولیاء، تذکرة اولیا بوده، فهمیده می‌شود این در چه حالتی بوده است.

دو تا مرجع مشخص اینها، یکی رابعه است؛ رابعه عدویه را انتخاب کرده برای اینکه در ضمن خیلی از این تقسیم‌بندی‌ها هم زن هست و هم مرد هست خیلی زنان هستند که می‌گویند و پرسیده‌اند که زنان به این مقامات اولیا می‌رسند یا نه؟ یکی هم شیخ جنید بغدادی. جنید بغدادی اولین قطب بعد از غیبت است. البته کسانی که غیر شیعه‌ی اثنی‌عشری هستند، غیبت را که معتقد نیستند، جنید را مثل سایر اقطاب می‌دانند و فرق نمی‌گذارند. منظور اینکه ما می‌گوییم بعد از غیبت، قطب قاطعیّت تامتری داشت از قبلی‌ها. در تذکرة الاولیاء تفاوت این دو روش با جنید و رابعه عدویه دیده می‌شود. از روش رابعه خیلی در عرفان بودند ابراهیم ادهم از همین قبیل بوده، شیخ لقمان سرخسی

از این قبیل بوده و امثال اینها. ولی در این گروه، کسانی در سلسله اقطاب وارد نیستند، نه ابراهیم ادهم با تمام بزرگواری‌ها و کراماتی که داشت و نه امثال او، قطب نیستند. ولی جنید با اینکه مقاماتش هم از او خیلی بهتر و شاید بالاتر بوده، رهبر آنها بوده، سِمَتِ اوّلین قطب در زمان غیبت است. البته اگر بایزید بسطامی را هم ما می‌گوییم با وجود اینکه اهل سُکر بوده و مکتب سُکر داشته ولی پیشوایی از طرف امام جعفر صادق دارد، او برای اینکه در زمان ظهور ائمه بوده خودش در واقع مستقل نبوده. جنید هم مستقل نبود، ولی حالت استقلال به او داده بودند. این است که در سلوک رعایت حال اعتدال و اینکه روش امثال شیخ جنید را در نظر بگیرند، مهم هست. تمام عرفای بعدی هم که از داستان‌های قرآن یا آنها مثال زده‌اند توجّه به این داشته‌اند و خود سوره‌ی یوسف یک ملاکی است برای آنهایی که اهل سُکر بودند. تکیه‌شان روی یوسف و زلیخاست. آنهای دیگر تکیه‌شان روی روش حضرت یعقوب بنی اسرائیل (اسرائیل لقب حضرت یعقوب است) یا روی روش یوسف بوده. خداوند وقتی این داستان را ذکر می‌کند می‌فرماید: *نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ*<sup>۱</sup>، بهترین طرز قصّه‌گویی را به تو داد یا *أَحْسَنَ الْقَصَصِ* اگر بگیریم یعنی بهترین قصّه را. این بهترینش، بهترین بودنش که گفته است، یعنی اولاً همه گوشه کنارهای روح آدمی را در

---

۱. سوره یوسف، آیه ۳.

معروض تماشا گذاشته و بعد هم به بهترین طرزى قصّه را عرضه کرده. در حالات رابعه می‌نویسند که رابعه خلاصه به قول امروزى‌ها خانه‌ی فساد درست کرده بود، عده‌ای کنیز داشت و.... بعد به دست یکی از عرفا که اسمش یادم نیست، یکی از مشایخ توبه کرد و به کلی دست برداشت. کسانی که اهل سُکُرنند غالباً یا در همان گمراهی خودشان از بین می‌روند و در گمراهی غلو می‌کنند و خیلی جلو می‌روند، یا اگر توبه کردند توبه‌شان قبول شد از این طرف می‌افتادند؛ مثل خود همین رابعه. نوشته‌اند از رابعه کسی پرسید من خیلی گناه کرده‌ام آیا خدا توبه‌ی من را قبول می‌کند؟ رابعه گفت نه ولی اگر خودش به تو توبه بدهد، توبه می‌کنی. یعنی توفیق توبه را هم از خدا می‌دانست. این حالت به اصطلاح یعنی اینکه همه چیز را از خدا می‌داند و آنچه از او باشد قبول است. جنید باز در کوشش بشری می‌گوید. جنید در جنگلی، باغی، باغستانی، گلستانی قدم می‌زد دید یکی را به دار آویخته‌اند یا نوشته‌اند یا پرسید که او را چرا به دار زده‌اند؟ یکی گفت که این سارق است. آخر سارق را تا چندین بار تأدیب می‌کنند، نمی‌دانم دستش را قطع می‌کنند، اینها خیلی که پشتکار داشته باشند در دزدی، به اصطلاح فرصت‌اندوزی کرده باشند، آنوقت به دارش می‌زنند. می‌گویند جنید (البته این داستان مورد اعتراض خیلی معترضین هست که هی بهانه می‌خواهند به او بگیرند) پای این را بوسید، پای همین دزد را و گفت احسنت به تو که

در راه خودت اینقدر استقامت به خرج دادی که به دارت زدن. حالا راه را نگفته این راه تو درست است، خوب است، او از استقامت و پشتکار سخن گفت. رابعه اصلاً نقش خود شخص را هیچ می‌داند، کسی می‌پرسد توبه‌ام قبول است؟ می‌گوید نه، اِلَّا اینکه... ولی جنید می‌گوید پشتکار در ایمانت داشته باش. پشتکار از کی است؟ از بشر است. به‌نظرم جنید است که می‌گوید کسی رفت که یک شیخی را ببیند، یکی از مشایخ دید که او مثلاً آب دهان انداخت رو به قبله، این حتی مکروه هم نیست، یک چنین چیزی یا یکی دید که او با پای راست از مسجد بیرون آمد، یعنی اوّل پای راستش را گذاشت، گفت این شیخ نمی‌شود، در او نقص هست یعنی اینقدر به اراده‌ی فردی اهمیت قائل می‌شد که حتی پا برداشتن یا آب دهان انداختن باید با اراده باشد. دیگر نمی‌شود گفت خدا آب دهان من را انداخت، یا خودش. درست است در اصل... ولی اینکه اینطوری تعبیر می‌کند.

حالا رابعه تعبیر مفصّلی دارد. چندین سفر که به حج رفته بود بعد گفتند خودش می‌گفت من صاحب‌خانه می‌جویم و... او خانه همی جوید و من صاحب‌خانه. گفت من محتاج به حج نیستم یعنی عبادات انجام داده بود گفت که من دیگر... البتّه راست هم می‌گفت برای اینکه او ثروتی نداشت که برایش حج واجب باشد.

منظور اینکه اینطور حالات مختلف عرفا که می‌خوانید در

هیچکدامشان تردید نکنید یا هیچکدامشان را صرفاً مدل نگیرید بلکه فقط اینقدر بفهمید که این کسی که این حرف را گفته معلوم می‌شود روحیه‌اش با من یکی است یا با من یکی نیست. البته این حالات عرفا هم که گفته می‌شود مورد سوءاستفاده هم واقع می‌شود؛ سوءاستفاده‌ی تنبل‌ها. برای درویش‌ها، مثال قلندرها را می‌زنند، قلندری را صدا زد که پاشو پاشو نماز بخوان وقت نماز است، گفت نماز دو رکعت بود که مولا علی خواند. راست هم می‌گوید، ولی او چرا می‌گوید؟ این است که از این حرف‌ها بهانه خیلی گیر می‌آید یا به دست دشمنان یا دشمن داخلی خودمان. به‌قولی، دشمن‌ترین دشمنان کسی است که درون دل خودت است و در وجودت است.

این است که کتاب‌های مختلف، کتاب‌های شرح حال عرفا را بخوانید منتها با این توجه. مثلاً در افغانستان در مورد شیخ احمد جامی (نه عبدالرحمن) خیلی کتاب‌ها نوشته‌اند، منتها چیزهایی که عجیب و غریب است، بخوانید ببینید که ان‌شاءالله خداوند در این سنگلاخ زندگی ما را که سالک هستیم و سلوک می‌کنیم دستمان را بگیرد.



تقلید / شریعت / سلوک کامل و صحیح که به نتیجه‌ی خوب برسد، سلوک بین صحو و سکر  
 است / رعایت احکام و آداب ظاهری و رعایت معنی / دانستن آداب و رسوم  
 رفتن به درگاه خداوند / رساله‌ی علمیه‌ی مربوط به اعمال است، مرجع تقلید و داشتن چهار  
 شرط، عمل به احتیاط / باید فکر کنید چه چیزهایی جزء آداب است / اگر مرجع معنوی شما  
 در مسأله‌ی حکم داد، فتوا داد، همان را باید اطاعت کنید<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از سؤال‌ها مسأله‌ی تقلید است یک جا در قرآن می‌گوید:  
 از کفار و مشرکین می‌پرسند چرا این کار را می‌کنید؟ بت می‌پرستید؟  
 می‌گویند: که إنا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ<sup>۲</sup>، ما دیدیم  
 پدران ما این کار را می‌کردند ما هم از آنها تقلید می‌کنیم که در مورد  
 همین تقلید هم مولوی می‌گوید:

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره زخرف، آیه ۲۳.

## خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد  
 و از این تقلیدی که خلاف شرع است و در قرآن هم ذکر کرده،  
 به جامعه‌ی بشری و به افراد خیلی ضرر می‌رسد. داستان‌های  
 کلیلَه و دمنه، داستان بوزینه و نجار را بخوانید. یک تقلید این است که  
 خود قرآن می‌فرماید: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>، اگر نمی‌دانید از  
 اهل ذکر یعنی از کسانی که خداشناسند بپرسید، یعنی تقلید کنید. این  
 نشان می‌دهد که در هر چیزی اول باید فکر کنید چون می‌گوید: إِنْ كُنْتُمْ  
 لِتَعْلَمُونَ که علمی پیدا بکنید اگر پیدا نکردید از اهل ذکر بپرسید. علم  
 پیدا کردن هم چگونه است؟ باز خود قرآن می‌گوید: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ  
 بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً<sup>۲</sup>، چیزی را که  
 نمی‌دانی تقلید نکن برای اینکه چشم و گوش و قلب (قلب منظور یعنی  
 نتیجه‌ی تفکر) مسئول هستند نزد خداوند. خداوند می‌فرماید: أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ  
 عَيْنَيْنِ وَلِسَاناً وَسَفَتَيْنِ<sup>۳</sup>، آیا ما چشم و گوش را نیافریدیم برای اینکه  
 بفهمید؟ یک چیزهایی است که برای انسان ضررش یا نفعش فرق  
 نمی‌کند این کار را بکنید یا نکنید فرقی نمی‌کند یا خدا گفته از این  
 طرف نماز بخوان، نماز ما اگر قبول باشد از این طرف هم بخوانیم قبول

۱. سوره نحل، آیه ۴۳ و سوره انبیاء، آیه ۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۳. سوره بلد، آیات ۹-۸.

می‌کند. هیچ فرقی نمی‌کند. اینجا چرا فقط از یک جای خاصی تقلید می‌کنیم، از یک جای خاصی، روش خاصی، به نماز می‌ایستیم؟ برای اینکه اینطور پیغمبر به شما فرموده‌اند، یعنی تقلید می‌کنیم. این تقلید است. پیغمبر اینطور نماز می‌خواند ما هم اینطور نماز می‌خوانیم. اینجا تقلید در قلمروی *إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* است که در شریعت همانطور که الان گفتیم در یک شریعت کامل، شریعت به معنای راه، شریعت در لغت یعنی آن جاهایی که رودخانه یک کمی پایین رد می‌شود آنهایی که می‌خواهند آب بردارند که نمی‌توانند از کوه بلند است بپرند یا پله درست کنند یک راهی درست می‌کنند بطور مثال از پنجاه قدمی که این راه شیب می‌شود می‌رود تا لب رودخانه اینکه می‌گویند «شریعه‌ی فرات». روضه‌خوان‌ها هم خیلی می‌گویند «شریعه‌ی فرات» شاید معنی اسمش را هم نمی‌دانند. این راه را شریعه می‌گویند. بنابراین شریعت به معنای کلی و بزرگش بگوییم، یعنی راهی که شما را به رودخانه رحمت الهی می‌رساند. نه اینکه این شریعت به تنهایی، یعنی احکام، آن وقت این شریعت دو تا تقسیم‌بندی دارد: شریعت و طریقت. حالا همانطور که گفتیم سلوک عارف، سلوک کامل و صحیح و اینکه به نتیجه‌ی خوب برسد سلوکی است که بین *صَحْو* و *سُكْر* باشد. می‌گوید:

نه در مسجد گذارندم که رندی

نه در میخانه کین خمار خام است

## میان مسجد و میخانه راهی‌ست

غریبم عاشقم این ره کدام است

این راه صحیح که می‌خواهید. در این راه صحیح شما باید هم رعایت احکام و آداب ظاهری را بکنید و هم رعایت خود معنی. با یکی که دوست هستید وقتی او را می‌بینید اوّل می‌گویید: سلام، حال شما چگونه؟ او می‌گوید: بفرمایید. می‌نشینید. اگر این کار را نکنید تا در را باز کرد بروید آنجا بنشینید، شیرینی بردارید بخورید، نمی‌شود. این امر به دوستی شما خلل وارد نمی‌کند، ولی دو بار اگر این کار را کردید دیگر قبولتان نمی‌کند. به درگاه خدا می‌خواهید بروید، نماز بخوانید همینطور باید آن آداب را رعایت کنید. اقلّ فایده‌اش این است که عادت می‌کنید وقتی می‌خواهید بروید اینجا پیش فلان شخص کاری دارید اوّل که وارد می‌شوید به او سلام می‌کنید. منتها این آداب و رسوم یک چیزی است که دیگر ما هر مرتبه به آن فکر نمی‌کنیم نمی‌گوییم در را که باز کردند اوّل باید سلام کنیم. خودبه‌خود آن کارها را انجام می‌دهیم، آداب را انجام می‌دهیم. در این مسائل تقلید می‌کنیم این آن تقلیدی که خلق را تقلیدشان بر باد داد نیست، آن تقلید در مورد مسائلی است که باید همان وقت تصمیم بگیرید حالا این را در روش سلوک خودمان پیاده کنیم. در سلوک دلمان می‌خواهد با خداوند که معشوق اصلی همه‌ی سلاک است در مکالمه باشیم حالا مکالمه هم این نیست

که فقط با این زبان باشد، با دل در مکالمه باشیم ولی برای این یک آدابی باید بچینیم اگر برای مثال، جورابتن خیلی تنگ باشد در هر صورت وسط آنکه حرف می‌زنید حواستان پرت می‌شود برای مثال با خدا حرف می‌زنید دستتان می‌خارد اصلاً خدا می‌گوید: تو کی هستی پیش من آمدی؟ اصلاً به فکر من نیستی داری دستت را می‌خارانی یا تشنه هستی به فکر آن هستی. این است که وقتی می‌رویم به درگاه خداوند باید آداب و رسومش را که ما را جدا می‌کند از همه غیر خدا، آنها را بدانید در دانستن آنها اگر ما می‌شناختیم می‌دانستیم که خدا چه می‌خواهد که دیگر محتاج به راهنما نبودیم، خودمان راهنما بودیم ولی ما نمی‌دانیم. چه کسی می‌داند؟ آن کسانی که می‌دانند به ما گفته‌اند. در اینجا باید از آنها تقلید کنیم، یعنی هر چه آنها گفته‌اند، همان کار را بکنیم. منتها در مورد تقلید باید تشخیص بدهیم که در چه چیز تقلید کنیم؟ آداب چیست؟ مثلی است که به شما گفته‌ام، خدا مرحوم حاج آقای ممتحنی و مرحوم سرهنگ طباطبایی را رحمت کند. سرهنگ طباطبایی در سال هجده یا نوزده آمده بود بیدخت و مشرف شد و حاج آقای ممتحنی هم آنجا بودند. با هم برگشتند. سرهنگ طباطبایی می‌گفت من تازه درویش بودم می‌گفتم بینم آقای ممتحنی که درویش قدیمی است چه کاری می‌کند من هم بکنم. برای مثال دیدم که حاج آقای ممتحنی خوابش می‌برد یک مگس که می‌آید روی صورتش، با

دستش کنار می‌زند یا سرش را تکان می‌دهد من هم همان کار را می‌کردم، فکر می‌کردم این از آداب درویشی است، نه! این را مثال می‌زنم برای اینکه بدانید برای همه، این موارد پیش می‌آید. اینجا را باید فکر کنید که چه چیزی جزء آداب است و چه چیزی نیست. در خود رساله‌هایی که آداب را می‌نویسند، رساله‌ی عملیه‌ی همه‌ی آقایان اولش می‌نویسند این رساله راجع به اعمال است، راجع به اعتقادات که خودتان بروید فکر کنید. بنابراین اینجا فکر کنید.

حالا که معلوم شد اعتقادات با خودمان است ولی اعمال را باید بدانیم و پرسسیم، چه کار کنیم؟ از چه کسی پرسسیم بعد هم که او گفت، انجام بدهیم یا نه؟ این مسلم است که بله، اگر آن کسی که می‌پرسیم درست باشد، هر چه می‌گوید باید انجام دهیم. این می‌شود تقلید. پس این تقلید با آنکه «خلق را تقلیدشان بر باد داد» با هم فرق دارد، ضد هم است. این تقلید، واجب و آن تقلید، حرام است. یکی نیست، اسمشان یکی است، بیخود اسمش را گذاشته‌اند تقلید. دو اسم جداگانه باید باشد. ولی چون لغت نداشتند به همه‌اش گفتند تقلید.

حالا ما از چه کسی این اعمال را پرسسیم؟ نماز می‌خواهیم بخوانیم چطوری بخوانیم؟ از چه چیزهایی روزه بگیریم؟ در اخبار ائمه است، ائمه‌ی آخری حالا یادم نیست کدامیک از ائمه، یک جا

می‌فرمایند: وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَاعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زَوَاةِ حَدِيثِنَا، در مسائلی که بعداً به‌وجود می‌آید برای مثال خیلی چیزها مثل تلقیح مصنوعی الان ما داریم، سفر به فضا داریم، در این گونه چیزها می‌فرمایند که به روایت حدیث ما رجوع کنید. نمی‌فرمایند تقلید کنید از روایت حدیث. می‌فرمایند رجوع کنید به آنها بگویید در این زمینه چه روایاتی دارید، شنیده‌اید؟ او می‌گوید، بعد خودتان فکر کنید. البته این حرفی است که اخباریون هم همین را می‌گویند. می‌گویند ما اجتهاد نمی‌کنیم، حدیث را می‌گوییم، شما خودتان فکر کنید.

یا یک خبر دیگری است که می‌فرماید: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُحَافِظًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ<sup>۲</sup>، چهار شرط قائل هستند، هر یک از فقها که این چهار شرط را داشتند به یکی از آنها رجوع کنید و از او احکام را بپرسید. بپرسید، یعنی چه؟ یعنی تقلید کنید. بپرسید که نماز چگونه بخوانیم؟ می‌گوید رو به این طرف بایستید وضو بگیرید همان کارها را بکنید. این تقلید واجب است. حالا از کی؟ فرموده‌اند بپرسید از کسی که این شرایط را دارد. این به عهده‌ی خودتان است که نگاه کنید فلان کسی که رساله نوشته یا مرجع تقلید است این چهار شرط را دارد؟ البته خداوند می‌فرماید: لِأَنْكَلَفُ نَفْسًا إِلَّا

۱. بحارالانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۹۰.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸.

وَسْعَهَا، ما هیچکسی را بیشتر از قدرت خودش موظف نمی‌کنیم. به هر اندازه قدرت دارید تحقیق کنید ببینید اگر شرایط را دارد، از او تقلید کنید؛ اگر نه که هیچ. و این هم به عهده‌ی خود مکلف است. این مسائل تقلیدی به عهده‌ی خود مکلف است. بله اگر کسی که مرجع معنوی شماست در مسأله‌ای حکم داد، فتوی داد، همان را باید اطاعت کنید. اگر نه، در خیلی از مسائل باید به یکی از علما مراجعه کنید. تشخیص این هم با خود شماست و نه با دیگری. خیلی‌ها از من پرسیدند از چه کسی تقلید کنیم؟ من همین را گفتم خودتان باید تحقیق کنید. بعضی از رساله‌ها را بخوانید ببینید یا از دیگران هم بپرسید به هر جهت بدانید فقط من چهار نفر را گفتم، این چهار نفر مغرضند، از اینها تقلید نکنید، همین. دیگر من نمی‌گویم از چه کسی تقلید بکنید. اما اگر مرجع تقلیدتان فوت شد می‌توانید به همان تقلیدی که بودید ادامه دهید یعنی رساله همان آقا را بگیرید و هرطوری او گفت انجام بدهید یا اینکه یک نفر دیگری که به نظرتان صاحب شرایط است طبق رساله‌ی او انجام دهید. خود تقلید را هم اینها آمده‌اند یک وظیفه قرار داده‌اند. تقلید برای چیست؟ تقلید مجاز (نه تقلید حرام) تقلید واجب برای چیست؟ برای اینکه بدانید وظیفه‌تان چیست؟ بعد اینها آمده‌اند خود تقلید را واجب قرار داده‌اند؛ یعنی واجب است که تقلید



بکنید، نه! نتیجه تقلید این است که شما بدانید وظیفه‌ی واقعی شما چیست؟ مخصوصاً خانم‌ها خیلی ممکن است احکام شرعی لازم داشته باشند چون خودشان باید مراجعه کنند به رساله، این است که از من نپرسید که از چه کسی تقلید کنیم. از من پرسیدند از چه کسی تقلید نکنیم، من گفتم. ولی از هر کدام خواستید با خود شماست، این حکم شرعی آن است اما صورت واقعی و ظاهری، همه‌ی رساله‌ها را یک‌طور نوشته‌اند، اصلاً کپی کرده‌اند، بطوری که شماره‌ی مسأله‌ها هم حتی با هم منطبق است. این است که فرق نمی‌کند از هر رساله‌ای در واقع نگاه کردید حکم در می‌آید. منتها بعد از آنکه درآوردید، خواستید مطمئن بشوید همین کار را بکنید آنوقت بپرسید این آقا که این حرف را گفته، آیا می‌شود از او تقلید کرد؟ می‌گوییم بله.

یک بحث دیگری در مورد تسبیحات اربعه است چون در مورد تسبیحات اربعه خیلی صحبت می‌شود، تسبیحات اربعه یعنی *سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ*، فرض کنید بعضی‌ها می‌گویند در نماز تسبیحات اربعه که در رکعت سوّم و چهارم است را سه‌بار بگویید یا بعضی می‌گویند یک‌بار بخوانید. آنهایی که می‌گویند یک‌بار می‌گویند لازم نیست سه‌بار بخوانید، یک‌بار کافی است. آنهایی که می‌گویند سه‌بار باید بخوانید می‌گویند اگر یک‌بار خواندید غلط است. آیا شما می‌توانید وسط نماز فرض کنید از آقای ایکس البته اینها

هیچکدامشان ایکس و ایگرگ نیستند ولی من ناچار هستم مثال بزنم از این آقا معمولاً تقلید می‌کنید این آقا نوشته است که تسبیحات اربعه را باید سه بار بخوانید اگر یک بار بخوانید باطل است وسط کار می‌گویید نه آقا من از او تقلید نمی‌کنم این آقا که می‌گوید یک بار بخوانید من یک بار می‌خوانم، می‌شود از این یکی به آن یکی، این خیلی جای حرف دارد، به هر جهت هر کاری برای خدا کردید قبول است. البته این اجازه‌ای نیست که هر طوری بخواهید رفتار کنید، نه! بعد از آنکه این وظایف را که تحقیق است و تقلید انجام دادید بعد هر تصمیمی که گرفتید، عمل بکنید. اگر خدا خواست قبول می‌کند مثل آیه قرآن می‌فرماید که لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً، خدا همه‌ی گناهان را می‌بخشد. ولی از رابعه یکی پرسید من خیلی گناهکارم خدا توبه‌ی من را قبول می‌کند؟ اگر قرآن خوانده بود نمی‌پرسید. ولی رابعه نه تنها قرآن خوانده بود بلکه اصلاً جزء وجودش بود. رابعه گفت: نه، بلکه اگر خداوند به تو توفیق داد، به تو توفیق توبه می‌دهد یعنی آن توبه‌ای که تو می‌گویی توبه نیست توبه وقتی است که خدا به تو توبه می‌دهد. حالا هر کاری کردید خدا داده بود و با نیت خدمت به خداوند و انجام وظیفه‌ی خودتان انجام دادید قبول خدا است. بنابراین از این حیث نگران نباشید چون بعضی‌ها می‌گویند اگر برای مثال مردید و مرجع

تقلید نداشتید به جهنم می‌روید. این است که تا دم مرگ باید مرجع تقلید داشته باشید. بله، این تا حدی درست است ولی وقتی مرجع تقلید نداشتید خودتان می‌توانید عمل به احتیاط بکنید. چون مکلف می‌گویند یا باید مجتهد باشد اگر نه خودش احکام را بفهمد یا تقلید کند. ولی یکی ممکن است نه مجتهد باشد، نه تقلید کند، عمل به احتیاط می‌کند. یعنی یک عملی را می‌کند که دیگر هیچکس بر او ایراد نگیرد. مثلاً در آن مسأله‌ی تسبیحات اربعه که گفتیم حتماً سه‌بار می‌خواند، دیگر آن یک‌بار هم ایرادی ندارد، نمی‌گوید زیاد خواندی، اینکه سه‌بار می‌گوید او را هم قبول دارد، این را می‌گویند عمل به احتیاط. عمل به احتیاط البته از هر دو تا مشکل‌تر است. به هر جهت این سؤالی که راجع به مرجع تقلید شده بود. بیشترش را خودتان در هر رساله‌ای می‌خواهید بخوانید و یا از مرجع تقلید خودتان بپرسید. من خیلی از مسائل را می‌توانم خودم بگویم ولی بهتر این است که خودتان بگردید و از کتاب یا از شخص پیدا کنید.

عرش و کرسی خداوند / آب / روح الهی و پیشرفت بشر / معنای عرش خداوند بر

آب است / امتحان الهی / آیات قرآن / حالات درویش و سالک، هر آیه‌ی

قرآن به یک حال او دخالت می‌کند<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بعضی سؤالاتی که می‌رسد، آن اندازه‌ای که از آن می‌دانم مرا راضی نمی‌کند و نمی‌توانم بگویم. چون نمی‌توانم، همان اندازه‌ای که می‌دانم می‌گویم بعد ان شاء الله علمم بیشتر می‌شود. نگوید علم چطور اضافه می‌شود چون در اخبار هم هست که شب‌های جمعه علم ائمه زیادتر می‌شود. من نفهمیدم معنی اش چیست ولی قبول نمی‌کنیم که علم دیگر زیادتر نمی‌شود.

آیه‌ی قرآن است که وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ<sup>۲</sup>، عرش خداوند بر آب است. آیا منظور این است مثل اینکه ما می‌گوییم این کارها که تو می‌کنی بر آب است؟ یعنی هیچ است؟ اینکه نمی‌شود. پس چطوری عرش خداوند بر آب است؟ عرش و کرسی دو تا مکمل هستند و كَانَ

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۳ ه. ش.

۲. سوره هود، آیه ۷.

عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، عرش خداوند بر آب است. عرش چیست؟ کرسی چیست؟ می‌گوید: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ<sup>۱</sup>، کرسی او وسعت دارد که همه‌ی آسمان‌ها و زمین را در برمی‌گیرد عرش و کرسی را اگر بخواهید خیلی فکر کنید و مجسم کنید مثل لباس است، یک آستر دارد یک رویه. هر کدام اسم جداگانه دارد. ولی هر دو در واقع یکی است. عرش خداوند از آن جایگاهی است که خداوند بر همه‌ی موجودات سلطه دارد و قدرت دارد. ولی خود او به تنهایی اینطور نیست که بنشیند کارها را بکند همه به دستور او کارها را می‌کنند مجموعه‌ی این کارها قدرت خداوند می‌شود. عرش آنوقتی است که در واقع فارغ از این اداره‌هاست. در تورات کتاب مقدس که بخوانید در سفر پیدایش مبحث راجع به خلقت و پیدایش می‌فرماید روز بود و شب بود، روزی چنین تمام شد، فردا شد، آن آخر می‌گوید خداوند همه‌ی خلقت‌ها را کرد نشست و به تماشا و گفت: به‌به، چه چیزهای خوبی آفریدم. این همان حرفی است که در قرآن می‌گوید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ<sup>۲</sup>، مبارک باشد بهترین خالق‌ها. حالا این برای اینکه زبان بچگی است می‌گوید:

چونکه با کودک سر و کارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

با این زبان در تورات و نویسندگان تورات و آن مقداری که از

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

وحی الهی است خداوند خواسته با همین زبان خود ما، زبان بچگانه با ما صحبت کند. بنابراین عرش این رویه است مثل اینکه فرض کنید آسمان را حالا البته ما در هیئت و نجوم خوانده‌ایم که چیست؟ ولی همینطوری فکر کنید چیست؟ مثل سرپوشی است که روی چلوکباب می‌گذارند ما این طرف را می‌بینیم آن طرف را دیگر نمی‌بینیم آن طرف در اختیار خداوند است که عرش باشد این طرف که جنبه‌ی مدیریت دارد کرسی است. وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ معلوم می‌شود آب و عرش قدیمی‌ترین چیزهاست. برای اینکه خداوند همیشه بر عرش بوده، عرش هم بر آب بوده. این آب که ما می‌دانیم اگر اکسیژن و هیدروژن نباشد، آب نمی‌شود. اکسیژن و هیدروژن هم تا زور خداوند نباشد که اینها را به هم بچسباند آب ایجاد نمی‌شود. آب مثال است، تمثیلی است. دیگر کجا در مورد آب صحبت کرده؟ آنجا که می‌گوید: مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ<sup>۱</sup>، هر چیز زنده‌ای چیزی که حیات دارد از آب است. این در خطبه هم که راجع به علی علیه السلام هست که حیاة المائیه، اصل حیات که از آب است، یعنی حیات بسته به آب است. آب برای بشر مثل حیات است. خداوند هم از روح خود (یک سؤال هم اتفاقاً این است که من گوشه‌ی آن را هم می‌گویم) که خداوند از روح خود ما را آفریده برای اینکه می‌گوید وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۲</sup>، پس اداره‌ی جهان که خداوند خود

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

اداره می‌کند نمونه و مدلی برای ما بشر است. برای اینکه ما بشر هم غیر از روح الهی که در او هست آن روح حیوانی را که بشر نیست داریم همه‌ی حیوانات آن روح را دارند پس این بشر که اسم او شده انسان و هزار پیشرفت کرده و می‌کند این به واسطه‌ی روح الهی است که پیشرفت می‌کند. این است که وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش خداوند اداره کردن و مدیریت این جهان است. کرسی از جنبه‌ی کرسی، ولی قدرت او مبتنی بر حیات انسان است. چرا؟ چون انسان را به‌عنوان خلیفه‌ی خود تعیین کرده است. بنابراین عرش خداوند بر آب است یعنی عرش خداوند مایه‌ی حیات است و بر همان جایی تکیه دارد که حیات انسانی هم از همان جا سرچشمه می‌گیرد. هم عرش خدا تکیه بر آب دارد و هم می‌بینیم حیات انسانی از آب سرچشمه می‌گیرد. البته این قاعده‌ی شیمی نیست، ولی شیمیدان‌ها حالا به این رسیده‌اند که می‌شود همه‌ی این حیات‌ها از آب باشد. کتابی دیدم برای کمونیست‌های حکومت قبلی ترجمه هم به فارسی شده بود به نام آب که یکی از من گرفت که دیگر نداده یا نمی‌دانم کجاست، خصوصیات شیمیایی و فیزیکی آب را گفته که این آب چقدر در جهان اثر دارد و خود حیات است. من تا حالا در مورد وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ همین را فهمیدم و از شما دریغ نکردم که هر چقدر خودم فهمیدم به شما بگویم حالا شما بیشتر می‌فهمید و می‌روید جلوتر می‌فهمید یعنی با آن روحی

که فهم در آن مؤثر است که البته بعد که فهمیدید در روح انسانی شما هم اثر می‌کند.

یک سؤال دیگر که شبیه این است پرسیدند که: خداوند که بشر را خلق کرد می‌داند کیست چه دسته گلی به آب می‌دهد یا چه دسته گلی برای او می‌آورد، پس چرا می‌گوید امتحان می‌کند؟ چند جای قرآن دارد، خداوند این کار را می‌کند که بدها را از خوب‌ها جدا کند، خدا که می‌داند، پس چرا ما را امتحان می‌کند؟ البته این کسی که این حرف را زده حق دارد. امتحان خیلی سخت است. مشهور است می‌گویند: ناپلئون که مرد واقعاً باهوش و جنگی هم بود گفته بود من از سخت‌ترین جنگ‌ها با کمال شجاعت بدون پروا پیشرفت کردم از جلسه‌ی امتحان می‌ترسم. این امتحان برای این است که من فکر می‌کنم، هر «منی» فکر می‌کند که آن کسی که می‌خواهد از من امتحان کند متوقع است من خیلی خوب باشم، نمره‌ی بیست حالا نه، نوزده بگیرم. خودم هم از خودم همان توقع را دارم. دلم می‌خواهد خوب بشوم ولی بعد که می‌آیم فکر می‌کنم می‌بینم نه، نمره‌ام نوزده نیست نمره‌ی ده که زیاد است. من نمره‌ی هفت و هشت می‌گیرم. از این جهت است که می‌خواهم آن شخص نداند و در جهل بماند. خود من هم در جهل بمانم و ندانم چه وضعی دارم. این است که بشر از امتحان نگران است برای اینکه دچار این وضعیت است اما کسانی که اصلاً از



خودشان هیچی ندارند می‌گویند: خدایا

سراسر همه عیبیم تو دیدی و خریدی

زهی کاله‌ی پر عیب زهی لطف خریدار

دیگر چه حرفی داری با ما و آنچه که از جانب خدا می‌رسد او می‌داند ما هم می‌دانیم جز امر خدا کاری انجام نمی‌شود ولی آنها که می‌دانند یعنی حال آنها این است احساس می‌کنند که ترسی ندارند می‌گویند خودت آفریدی خودت هم اینها را به من داده‌ای حالا می‌خواهی ببینی؟ بیا ببین. مال خودت است ترسی ندارند. در آن آیاتی هم که دارد که لِيُمَيِّرَ اللَّهُ الْحَبِثَ مِنَ الطَّيِّبِ<sup>۱</sup>، برای اینکه خدا جدا کند طیب را از خبیث. خدا که لازم نیست بداند اول می‌گوید چه می‌کند خدا لازم ندارد او که می‌داند این چه معنی دارد؟ خدا این کار را می‌کند که ما خود بدانیم. گفتیم آن که از امتحان می‌ترسد برای این است که خودش نمی‌داند چند مرده حلاج است، نمی‌داند چقدر کار کرده؟ چون نمی‌داند خداوند می‌خواهد بر خود او آشکار شود. اما در عالمی که می‌خواهد آشکار شود هیچ موجودی نیست در واقع می‌خواهد بر خدا آشکار شود وقتی دست آدم درد می‌کند نزد طیب که می‌روید می‌گویید دستم درد می‌کند، این نقطه‌ی دستم. ولی وقتی در خانه دراز کشیده‌اید خود شما نمی‌گویید من دستم درد نمی‌کند، همه‌ی بدن شما

درد می‌کند. وقتی هم خداوند می‌خواهد بر خود انسان و انسان‌ها آشکار بشود که چند مَرده حَلَّاج هستند در واقع می‌خواهد بر خودش آشکار شود. نه اینکه خدا نمی‌داند. گفتیم خداوند جنبه‌های مختلفی دارد مثل یک برج از این ساختمان‌های بلند هشت گوشه، هشتصد گوشه است که از یک گوشه می‌گویند: چه ساختمان سیاهی آن روبه‌رویی می‌گوید: عجب ساختمان روشن و سفیدی، آن یکی می‌گوید: عجب ساختمان سبزی. خداوند هم خودش را اینطوری به ما شناسانده. ما هر کدام یک جنبه‌ی خدا را می‌بینیم. یکی جنبه‌ی علم را می‌بیند. بله خداوند علیم است برای او که جنبه‌ی علم را می‌بیند می‌گوید: من می‌خواهم بدانم چند مَرده حَلَّاجی؟ نمی‌گوید: می‌خواهم خودت بدانی، برای اینکه او فکر نمی‌کند خدا از همه چیز خبر دارد. بنابراین بعضی این آیات را چون حالت مختلفی نداشتند و ندیدند جزء متشابهات قرآن حساب می‌کنند و می‌گویند معنایش را کسی نمی‌داند جز خداوند و روز قیامت، خدا معنایش را ظاهر می‌کند. ولی اگر دَقّت کنیم ما خودمان این حالات را داشتیم. برای درویش و برای سالک همه‌ی این حالات رخ می‌دهد هر آیه‌ی قرآن به یک حال او دخالت می‌کند مثلاً پیغمبر به دو سه نفر از نزدیکان می‌گفت که جمع و جور کنید می‌خواهیم پس‌فردا حرکت کنیم به سمت مکه، همه حاضر باشید. خدا که می‌داند فرمود که به هیچکس نگویند. خدا که می‌داند و قادر است اگر بخواهد جلویش را

می‌گیرد، ولی چرا چنین چیزی می‌گوید؟ برای اینکه خود را پایین آورده در سطحی حرف زده که ما بفهمیم. فرض کنید حالا غالباً همه ترکی می‌دانند، بیشترها می‌دانند، من ترکی نمی‌دانم، اگر زبان ترکی صحبت کنند بعید نیست خیلی‌ها بلد هستند ولی برای من بیگانه است که بلد نیستم. خداوند هم اینجا ترکی حرف زده بعضی که ترکی بلد هستند معنی‌اش را می‌فهمند بعضی که بلد نیستند نمی‌فهمند. می‌گویند گوینده فقط خودش می‌داند، ما نمی‌دانیم.

نمی‌دانم بگویم چه کار بکند؟ هر کار می‌خواهد می‌کند. بگویم خدایا هر کار می‌خواهی بکن. حالا ما چه بگویم چه نگویم او هر کار بخواهد می‌کند. یکی ایراد بر خدا می‌گرفت که آقا چرا اینطوری است یا به قول خیام که منسوب به اوست که

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان

برداشتمی من این فلک را ز میان

می‌گویند خداوند افلاک را خلق کرد بعد قوانین را که گذاشت به اختیار آنها گذاشت:

و ز نو فلکی دگر چنان ساختمی

که آزاده به کام دل رسیدی آسان

گفتند: چطوری فلک دیگر می‌سازی همه را اداره کنی؟ یک خرده فکر کرد فلان جا اینطوری شود بعد فکر کرد دید اگر اینطور

جزوه پنجاه و چهارم / ۵۳

بشود هزار عیب دیگر پیدا می‌کند. فلان جا و فلان جا همه خراب می‌شود گفت هیچ کار نمی‌کنم هر کار خودت می‌خواهی بکن حالا ما هم همین. چاره نداریم.

خواب / آرامش روانی و فکری با خواب / خواب و علامتی از نقص و مشکل در بعضی  
 اعضای بدن و درست کردن آن با جنبه‌ی خلافت الهی که در انسان است / خواب  
 پیغمبران که هر کدام منطری در فکر ما دارد / خواب‌هایی که کار استخاره را می‌کند / انجام  
 دستورات موقع خواب برای برقرار شدن ارتباط معنوی با خداوند / وسوس، اصل بر  
 طهارت است، اسلام دین سله و سحر / اثر در نگاه و چشم و دیدن<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤال‌ی رسیده از طرف یکی از آقایان که حتماً خود او اینجا  
 نیست ولی چون عمومی است یک مقداری را می‌گویم چون مسأله از  
 عرفانی یک خرده آن طرف‌تر است راجع به خواب خیلی صحبت شده ما  
 هم اینجا خیلی صحبت کردیم یک‌بار هم من یک مطلبی نوشتم که بنا  
 بود کتابی هم بنویسم و یک فصل آن این باشد. به هر جهت راجع به  
 خواب خیلی‌ها حرف زدند. هم اقتصاددان‌ها حرف زده‌اند که می‌گویند

خواب آدم را بیکار می‌کند، اقتصاد صدمه می‌بیند در حالی که خواب ربطی به اقتصاد ندارد. جامعه‌شناسان البته خیلی کم، همینطور حرف زده‌اند، البته آنها به این اعتبار که جامعه‌ای در خواب است یا بیدار است. منظور شیمیدان‌ها، فیزیکدان‌ها، روانشناس‌ها همه حرف زده‌اند. بنابراین امروز که این رشته‌های مطالعاتی هر کدام یک علمی شده و مستقل است، شاید بشود گفت کسی نمی‌تواند یک تفسیر جامع و کاملی از خواب بدهد. در قرآن فقط همین قدر اشاره کرده که خداوند جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا، خداوند می‌گوید شکر خدایی که شب را لباس کرد برای ما و رویا را آرامش. لباس البته چیزی است که آدم را می‌پوشاند، شب را هم تشبیه به لباس کرده که کارهای مردم را می‌پوشاند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را آرامش قرار داد. بنابراین این یک فایده‌ای است که مسلم است. یعنی وقتی قرآن یک چیزی گفت همه‌ی مسائل را نمی‌گوید برای اینکه قرآن کتاب علمی نیست. کتاب روانشناسی و... به لحاظ ارتباطی که همه‌ی این وقایع با خدا و حکمت خدا دارند از همه اسم می‌برد. خواب آرامش است، یکی از جنبه‌ی بدنی که می‌بینیم کسی خستگی بدنی پیدا می‌کند یک روز تمام کار می‌کند خسته می‌شود یا حرف می‌زند، (دوروبر انتخابات است) لابد اینهایی که خیلی حرف می‌زنند خسته می‌شوند. به هر جهت خسته می‌شود و

می‌خواهد خستگی او در می‌رود هم از لحاظ بدنی و هم از لحاظ روانی و فکری گاهی از جهت روانی آدم راحت می‌شود ولی فکری نه. ولی خواب این حالت را دارد که می‌تواند هم از لحاظ روانی به انسان آرامش بدهد هم از لحاظ فکری. بنابراین هر تفسیری و تعبیری که بخواهیم از خواب بکنیم بهتر این است که در این حول و حوش باشد که آیا این تعبیر که ما می‌گوییم کمک می‌کند به اینکه وَالنَّوْمُ سُبَاتاً باشد یا نه؟ البته خیلی اوقات فکر می‌کنیم چرا اسم آن را آرامش گذاشته‌ایم؟ ولی واقعاً آرامش می‌دهد. چند بار از خودم مثال زدم سؤالات امتحاناتی را وقتی اهل درس و امتحان بودم، خواب دیدم. این یک آرامشی است. بالاترین آرامش برای یک محصل این است که بداند سؤالاتش چیست. حالا تا اینجا راجع به تفسیر خواب از اینجا به بعد تجربه‌ی خودم و توصیه به شماست. آدم از این استفاده کنم گفتم و فکر کردم که من تا حالا که چنین چیزی هرگز نداشتم و چنین خوابی ندیدم. یا راست است یا دروغ، اگر دروغ باشد که چرا وقتم را تلف کنم؟ اگر هم راست باشد این سؤال هم یکی از مسائلی است که خوانده‌ام ولو من اگر می‌خواهم که یک چنین حالتی داشته باشم نباید از این سوءاستفاده کنم. البته بعدها این شعر را خواندم دیدم انگار وصف‌الحال من است:

هر چه در این راه نشانت دهند

گر نستانی به از آنت دهند

سه چهار تا درس کتبی و شفاهی داشتیم به سؤالاتی که خواب دیدم تکیه نکردم ولی همه‌اش درست درآمد. این خواب آرامشی است اول که یک آرامش به من داد بعد هم که درست درآمد خوشحال شدم. چون من درسهایم خوب بودند و نیاز نداشتم. بنابراین خواب‌ها در هر مسأله‌ای هشداردهنده است و از ناراحتی‌های زیاد بعدی جلوگیری می‌کند. من شاید اگر این خواب را نمی‌دیدم آنقدر ناراحت می‌شدم که نمی‌توانستم مسأله را جواب بدهم. تغییرات شیمیایی و فیزیکی که موجب می‌شود انسان به خواب برود یا خواب ببیند و بعد هم اثرات آن با فیزیکی‌دان‌ها و شیمی‌دان‌ها باشد، بهتر است و در کار آنها دخالت نکنیم بهتر است. البته بلد هم نیستیم. از جنبه‌ی روانی چون خواب می‌خواهد آرامش بدهد، بنابراین نگرانی و استرس‌های بیداری را اگر بخواهد نشان بدهد به صورت حالا بگوییم کاریکاتور نشان می‌دهد به صورت واقعی آن نشان نمی‌دهد خواب می‌خواهد به ما آرامش دهد در حالی که در بیداری ما را ناراحت کرده است در خواب هم باز بیاید ما را ناراحت کند؟ نه! مثلاً از این نوع خواب‌ها یکی خواب‌هایی است که وضعیت بدن انسان را می‌گوید. چون بدن انسان در صورت ظاهر حواس مختلفی دارد. حواس خمسه دارد، حواس پنجگانه، ولی



اضافه بر آنها هم حواسی دارد به این معنی که از وضع خود خبر دارد یعنی الان که من اینجا نشستم شما اینجا نشسته‌اید، می‌دانم چطور نشسته‌ام از این طرف زانویم یک کمی خسته است این حسّی جداگانه از حواس است یا وقتی غذا می‌خورید اگر چشم خود را هم بگذارید باز غذا را در دهان خود می‌کنید در گوش خود فرو نمی‌برید. البته گاهی بعضی خستگی‌ها آنقدر شدید می‌شود که آدم اشتباه می‌کند یا نماز می‌خوانید در نماز اگر چشم شما هم بسته باشد وقتی می‌خواهید سجده کنید سرتان را روی مهر می‌گذارید. آن کسی که بینایی ندارد مادرزادی یا به علّتی نابیناست، او هم این خاصیت را دارد پس در بدن یک حسّی خداوند آفریده که دم دست ما نیست. چشم و حسّ بینایی در چشم، بویایی در بینی و همه را می‌دانیم، دم دست ما هست و همه آزمایش روی آن انجام می‌دهیم. ولی این حس دم دست ما نیست. مگر بعضی بیماری‌های عصبی که می‌بینیم در آن خلل است، چشم بسته نمی‌تواند غذا بخورد یا چشم بسته نمی‌تواند سجده کند، هستند ولی غیر از آن، این در دسترس ماست ولی این حس در دسترس ما نیست. در مقابل این حس را که خدا آفریده به چه درد می‌خورد برای چه آفریده؟ بینایی برای این است که من آب را ببینم و تشنه‌ام، بردارم. این حس به چه درد می‌خورد؟ نگاه کنید بشر مخلوق خداوند است، خداوند

فرموده: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**<sup>۱</sup>، پس این بشر را که آفریده از قدرت‌های خود، همه را نه، یک نمونه‌ای باید گذاشته باشد که بشر دارد کم کم می‌فهمد که خداوند چنین قدرتی داده. این بشر توانست یک ماه پیما یا مریخ پیما درست کند. این رفت به مقصد خود حالا یادم نیست ماه بود؟ کجا بود؟ در آنجا خراب شد، یک پیچ آن گم شد، وقتی به اینجا خبر دادند از اینجا فهمیدند که عیب آن چیست. چه کار می‌شود کرد؟ از اینجا یکی را بفرستند آن را درست کند؟ آنقدر متخصص ما نداریم بودجه زیادی می‌خواهد، به اندازه‌ای که یکی برود و برگردد. از همین جا آن را درست کردند. مثل اینکه ترمز ماشین شما خراب است و باید آن را به تعمیرگاه ببرید ولی از همین جا بنشینید و فکر کنید و ترمز آن را درست کنید. بعد بروید ماشین را بیاورید. چنین کاری را بشر کرده، خدا نمی‌تواند بکند؟ خدا یک گوشه را در این خلیفه‌ی خود قرار داده. بسیاری از این خواب‌ها به ما نشان می‌دهد که کجای بدن ما دردناک و مریض است. البته راه اصلاح را هم جداگانه گفته و این خواب که می‌آید یک رکنی است. مثل ستاره پیما که یک عضو و یک اعضای سازمان می‌فهمد و یکی هم درست می‌کند. بسیاری از خواب‌ها اینطوری است خواب‌هایی که همه‌اش جنگ و جدال و خونریزی در خواب می‌بینید. البته تلویزیون الان همه‌اش جنگ و خونریزی است آن

خواب نیست، بیداری است. ولی خواب می‌بینید این خواب علامت این است که گردش خون و قلب شما خوب نیست باید بروید آزمایش کنید. خواب می‌بینید که در آب‌های خیلی شفاف می‌روید و ناراحت هم هستید می‌روید ته آب و می‌آیید بالا و یا در آب و جویی از راه‌های باریکی عبور می‌کنید این می‌گوید دستگاه هاضمه‌ی شما خراب است منتها خودت باید دستگاه هاضمه را درست بکنی. باید جنبه‌ی خلافت الهی که در انسان است درست کند. خواب به تو می‌فهماند که اینجا نقص دارد و مریض شده‌ای، در بیداری علم طب و دواها در اختیار تو قرار گرفته. همین کار را برای افکار انسان می‌کند. یک سری فکر که راجع به فرشتگان و کروبیان خواب می‌بینید اینها نشان می‌دهد فعلاً فکر شما نقصی ندارد مواظب باشید خراب نشود. این است که قدما روی تجربه می‌گفتند خواب‌ها بعد از یک هفته یا ده روز یا چهل روز ممکن است تعبیر شود اینجاست. یا خواب پیغمبران را می‌بینید خواب عیسی علیه السلام را می‌بینید این خواب به شما می‌گوید خیلی چسبیده‌ای به کار دنیا خیلی کله‌ات خراب است یک خرده ول کن به فکر خدا باش. این عیسی در خواب شما این است **وَالْآن** که مسلمانید پیغمبر ما بعد از همه آمده و کامل‌تر از همه هست، مع‌ذلک اسم پیغمبران قبلی را می‌بریم و کمک می‌خواهیم برای اینکه هر کدام مظه‌ری در فکر ما دارد. یا موسی علیه السلام را خواب می‌بینید. خواب می‌بینید موسی با عصا زد

که یا الله راه بیفت چرا راه نمی‌روی؟ این برای این است که خیلی در کارها تنبلی می‌کنید اگر تنبلی کنید خود روال کار عصا را به شما خواهد زد پس اینطور بهتر است.

پس خواب‌ها به این طریق ما را هدایت می‌کنند. یک نحوه خواب‌هایی هست که کار استخاره را می‌کنند، استخاره وقتی است که شما در تصمیم بین این راه و آن راه مردّد هستید هر چه فکر کردید فکرتان به جایی نمی‌رسد استخاره می‌کنید. البته استخاره لغتاً یعنی طلب خیر، افعالی که بر وزن استفعال هست به معنی طلب است طلب خیر از چه کسی می‌کنید؟ از خداوند، اگر مؤمن باشید از خداوند. یا مثلاً می‌گویند در استخاره که چنین کن یا خود خداوند به فکر شما می‌اندازد چه در خواب چه در بیداری. بیداری حالا بحشش نیست. البته توجه کردید و توصیه می‌کنیم که در موقع خواب دعایی که برای خواب گفته‌اند بخوانید برای این است. برای اینکه اگر چند بار توجه کنید می‌بینید دنباله‌ی افکار خود را در خواب می‌بینید در بیداری فکر می‌کنید فلان پارک خیلی با صفا بود دیروز رفتیم و نشستیم نمی‌فهمید چه زمانی به خواب رفتید؟ دنباله‌ی همین را در خواب می‌بینید به این جهت گفته‌اند موقع خواب این دستورات را انجام دهید برای اینکه ارتباط معنوی شما با خداوند برقرار شود. این ارتباط که برقرار شد ممکن است این خواب شما را از یک نگرانی و تردید نجات بدهد، یعنی

راه را نشان بدهد. مثلاً نشان بدهد که مردّد هستید که در اینجا کار بگیرید یا بروید فلان جا؟ خواب ممکن است اینطور باشد که کار گرفتید اینجا خیلی خوب بوده و بعد رها کردید رفتید آنجا خیلی بد بوده این را خواب به شما می‌گوید خواب به اصطلاح روانشناسان جهت‌یاب است. اما یکی می‌گوید آیا نمی‌شود ذهنیت‌های بیداری را به خواب هم برد؟ یا خواب‌ها و چیزهایی که در خواب هست به بیداری بیاوریم؟ در خواب اراده‌ی ما خود خواب است. اراده نمی‌توانیم بکنیم این هم که در خواب می‌گویید برویم فلان جا و... این اراده نیست، شما نیستید، روال خواب شما را برمی‌دارد و می‌برد. این است که آنچه مشترک بین همه‌ی انسان‌هاست در خواب و بیداری هست مثلاً چه در خواب و چه در بیداری دست بگذارید روی برق، شما را برق می‌گیرد. این را هم در خواب می‌دانید و هم در بیداری می‌دانید. اگر در خواب غیر از این بود، خواب مطلب خاصی می‌خواهد بگوید. اگر دیدید در خواب دست به برق می‌زنید چیزی نمی‌شود این پیامی برای شما دارد. مثلاً پیام این است که از هیچ چیز نترس. به این صورت پیام می‌گوید وَاِلَّا بطور معمول یک چیزهایی در خواب و بیداری مشترک در هر دو تا هست ولی نمی‌شود عقل و استدلالی که در خواب داریم در بیداری داشته باشیم و بالعکس. البته خواب ممکن است ما را در یک چیزی از اشتباه درآورد. مثلاً فرض کنید در باغی درخت گردو نشانندیم خیال

کنیم برای درخت گردو بهترین کود، برگ خشک درخت‌های دیگر است و همین کار را می‌کنیم. در خواب می‌بینید درخت گردو به زبان آمد و گفت این مزخرفات چیست پای من ریختید؟ می‌فهمید که یک علم لدنی در وجود شما هست که از بس کتاب‌های مختلف خواندید روی آن علم گرد و خاک گرفته، نمی‌بینید و می‌گویید این خوب است و حال آنکه آن خوب نیست. در خواب که به طبیعت نزدیک می‌شوید و برمی‌گردید، پرده را کنار می‌زند و این پیام را دارد و چیزهای دیگر که اگر یادم آمد باز می‌گویم.

مسائل شرعی را گفتم از آقایان اهل شریعت بپرسید و فقط این قاعده را بدانید که یک چیزی را می‌گویند اصل و یک چیزی ظواهر و فرع. اصل بر این است که همه چیز پاک است. اینجا آب ریخته و تر است من می‌آیم دست می‌زنم می‌بینم تر است می‌گویم نکند یک بچه‌ای آمده اینجا کاری کرده؟ نه! اصل این است که آب است. اگر ثابت شد که نخیر چنین چیزی است، نجس می‌شود. داستانی است که البته اگر غیر از این بکنیم دچار وسواس می‌شویم. بیشتر وسواس‌ها اینطوری شروع می‌شود. شیخ مفید که از بزرگان فقه و شیعه است و مرد بزرگواری بوده، دو تا شاگرد داشته: یکی سیدرضی و یکی سیدمرتضی. سیدمرتضی فقیه بود. سیدرضی عارف بود. سیدمرتضی مجتهد مسلم و مشهوری شد. یک روز سیدمرتضی سوار قاطر خود یا

اسبش یا به هر جهت، سوار مرکوب خود شد و آمد دیدن استاد خود شیخ مفید. دم در منزل شیخ مفید این افسار مرکوب را به دیوار و میخی زد و آمد داخل و بعد که آمد برود، شیخ مفید او را تا دم در بدرقه کرد دم در، همان حرف‌های به قول ما «پی‌کلیونی» که خانم‌ها می‌گویند حرف «پی‌کلیونی» داشتند دم در ایستاده بودند شیخ مفید که صاحبخانه بود رویش رو به کوچه بود، سیدمرتضی که می‌خواست برود پشتش به کوچه بود و رویش به استادش بود. شیخ مفید دید که گربه‌ای بول کرد، ادرار کرد، ریخت روی زین اسب سیدمرتضی. بعد که آمد سیدمرتضی سوار شود، شیخ مفید گفت سوار نشو. گفت چرا؟ گفت: این رطوبت که این رو است نجس است. گفت چرا؟ اصل بر طهارت است. شیخ مفید گفت: من دیدم. سیدمرتضی از چند نفر که آنجا بودند پرسید که هیچکدام از شماها ندیدید؟ گفتند نه. سیدمرتضی گفت: اصل بر طهارت است مگر اینکه ثابت شود. نجاست هم ثابت نمی‌شود مگر با دو شاهد. یک شاهد عادل شهادت داد که نجس است اگر شاهد دیگری هم بود من قبول می‌کردم ولی چون شاهد دیگری نیست من قبول ندارم و سوار شد و رفت. این بحث بین اینها شد. گفتند: بنویسیم به حضور امام غایب و نوشتند. حالا آن اوائل غیبت، وسیله داشتند. امام فرمود: گر چه شیخ مفید که یک نفر شهادت داده (حالا عبارت ممکن است طور دیگری باشد ولی مطلب این است) و شیخ مفید مورد اعتماد

ما و ثقه‌ی ماست و بر او مطمئن هستیم ولی حق به جانب سیدمرتضی است. یعنی اینکه گفتند دین سهله و سمحه این است حالا یک وقت از جنبه‌ی احتیاط هیچی هم نیست آب است تر است من بدم می‌آید دستمال بردارد و پاک کند عیبی ندارد. ولی به‌عنوان حکم شرعی که آب است یا نجس است؟ محتاج به حکم شرعی است.

مرا وادار نکنید احکام شرع را بگویم برای اینکه احکام شرع با من نیست. یک وقت اشتباهی می‌کنم یا می‌گویند بلد نیست (نه، به اندازه‌ی کافی بلدم) ولی می‌گویم شما از دیگر آقایان پرسید یکی هست که مرجع تقلید شماست و رساله‌ی او را هم گرفته‌اید رساله‌ی او را بخوانید جاهایی هم که سؤال دارید از او پرسید.

خدا قدرت‌هایی که خودش دارد خیلی را به بشر هم داده. تلویزیون یعنی چه؟ چیست؟ شما اینجا نشست‌اید یکی در آمریکا دارد حرف می‌زند، دارد روبوسی می‌کند، یا دارد کتک کاری می‌کند، شما از اینجا نشست‌اید و می‌بینید. سخنرانی‌ها هم همینطور. این حرفی که من می‌زنم همینطور است. بدیهی است با روبه‌رو بودن، بهتر فهم و درک می‌شود کما اینکه در سخنرانی‌های عمومی که می‌روید یک جایی می‌نشینید که ببینید. کسی را که حرف می‌زند کله را می‌کشید بالا که ببینید. خود نگاه اثر دارد، خود چشم اثر دارد. ولی گاهی که امکان ندارد از خاصیت تلویزیونی خود استفاده کنید. یعنی فکر کنید که دارید



می‌بینید. در مورد این سؤالی که شده البته دنیا حالا اینطوری است که خدا البته دوری آفریده ولی تلویزیون و رادیو هم آفریده است.

جنینی هم تا به دنیا نیامده اسم ندارد و نمی‌توان اسمی برای این گذاشت، من می‌گویم در خیال خود دارم که یک ماشینی اختراع کنم که به قعر زمین برود و کمی تخمه بیاورد من بخورم. بعد بگویم این ماشین اسمش چیست؟ ماشین که اسم ندارد. جنینی هم تا به دنیا نیامده اسم ندارد. نشده، کمتر شاید خیلی به‌ندرت بوده، که ائمه یا پیغمبران از لحاظ اینکه کرامت کردند گفتند ولی در اصل نه.

وفات حضرت فاطمه علیها السلام / بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله صف‌های فکری از هم جدا

شد و وفات حضرت فاطمه این جدا شدن را مشخص کرد / ان شاء الله خداوند می‌خواهد

آن تفرق‌ای که بین مسلمین ایجاد شده بود را بردارد / مواظب باشیم و در مسیر الهی

قدم برداریم<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سه، چهار، پنج روز مراسمی هست اگر می‌خواهید از حضرت فاطمه علیها السلام و افکار حضرت تجلیل کنید، ولی اگر می‌خواهید تقبیح کنید افکار مخالف مهم نیست برای اینکه شخص می‌آید و یک روزی می‌رود. در این صورت سه روز هم کم است تمام روزهای سال را به نام حضرت فاطمه مراسم بگیرید. این است که روزه به‌عنوان وفات حضرت فاطمه یک روزی روزه هست. حالا چرا برای حضرت فاطمه ولی برای حضرت امام محمدتقی را شما نمی‌دانید؟ من هم یادم نیست، نمی‌دانم چه روزی رحلت کردند. امام علی‌النقی همینطور. حتی

حضرت باقر و حال آنکه امام محمدباقر، امام بود یعنی اگر بر فرض امام باقر زمان حضرت فاطمه زنده بود، حضرت فاطمه باید تابع امام باقر باشد. فرزند خودش باید تابع امام علی‌التقی باشد، فرزند خودش. چرا این را ما یادآوری می‌کنیم؟ این برای همین است. تجلیل فکر حضرت، تقبیح فکر دشمنی حضرت. به اشخاصش ما کار نداریم خود فاطمه علیها السلام قدرت الهی داشت، هر کار دلش می‌خواست می‌توانست بکند، کسی مثل علی هم پهلویش بود، مثل ذوالفقاری هم دستش بود، دیگر ما چه می‌گوییم؟ در مقابل این همه قدرت می‌خواهیم خودی نشان بدهیم؟

حضرت در عزای پدر بود، دو تا خلیفه یعنی خلیفه وقت و کسی که بعد خلیفه شد، یعنی اولی و دومی آمدند به تسلیت فاطمه علیها السلام به قول خودشان امیرالمؤمنین بودند؛ یعنی رئیس همه‌ی مؤمنین که حتی مثلاً این ادعا بود که امیر بودند، بر فاطمه، بر علی بر... ادعای آنها را می‌گوییم، اینها آمدند به دستبوس حضرت فاطمه، وقتی آمدند علی علیه السلام در منزل نبود، اینها اجازه گرفتند از حضرت فاطمه، اجازه می‌فرمایید ما برای تسلیت شرفیاب شویم؟ حالا ما تعبیر می‌کنیم، چرا؟ ما کار نداریم ولی به هرجهت حضرت فاطمه اجازه ندادند. هر چه حضرت فاطمه می‌کرد از جانب خدا بود، اجازه ندادند. اینها دم در ایستادند. اخبار هم می‌گویند که متأثر بودند حقّ هم داشتند آخر چرا ما این را فراموش

می‌کنیم که همین ابوبکر ۴۵ هزار دینار، نه درهم، دینار یعنی سکه‌ی طلا ذخیره کرده بود، هم‌اش را در مهاجرت و در خرید مؤمنان خرج کرد، به عشق کی؟ به عشق محمد. حالا هم آن عشقش از این دنیا رفته، یادگاری که از پیغمبر مانده این بانوی بزرگوار است. البته در نظر ما شیعیان و در نظر خیلی مؤمنین، درجه اول علی بود نشانه‌ای از پیغمبر بوی گل. به قول مولوی:

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم؟ از گلاب

ما از گلاب می‌خواهیم ولی اینها آن دید معنوی را نداشتند، خیلی ناقص بودند چشمشان، معیوب بود. عینک حقیقت‌بینی نداشتند. فاطمه را صاحب عزای اصلی و یادگار می‌دانستند که آمدند. بعد هم که دم در ایستاده بودند علی علیه السلام بیرون بودند برگشتند بیایند، دم منزل دیدند این دو نفر آنجا ایستاده‌اند. رفیق قدیمی بودند. اینها همه‌شان با هم برادر بودند؛ از رفیق بالاتر. البته با خود پیغمبر صیغه برادری خواندند ولی اینها هم به هر جهت همه مثل برادر بودند. دم در حضرت پرسیدند: چیست؟ چرا اینجا ایستاده‌اید؟ اینها گفتند آمدیم تسلیت بگوییم اجازه ورود نداده‌اند، خواستیم برگردیم که شما آمدید. حضرت به آنها فرمودند یک خرده صبر کنید، رفتند داخل، حالا چه عبارتی معلوم نیست به حضرت فاطمه فرمودند، اینها را اجازه ندادی

بیایند داخل؟ حضرت گفتند نه. گفتند چرا؟ به هر جهت برای تسلیت آمدند. فاطمه عرض کرد منزل، منزل، توسست به هر که اجازه می‌خواهی بدهی، بده، هر طور تو بگویی. حضرت برگشتند به اینها اجازه دادند. آنها را آوردند منزل برای تسلیت. منتها حضرت فاطمه با اینها صحبت نکردند. اینها آمده بودند تسلیت حضرت فاطمه، علی علیه السلام را که در بیرون زیارت می‌کردند هر چه می‌گفتند حضرت فاطمه چیزی نفرمود. حضرت فاطمه بالاخره گفتند که شنیدید از پدرم فرمود فاطمه پاره‌ی جگر من است، از غضب او من غضبناکم و از مهر او من مهر... هر که فاطمه را آزار بدهد من را اذیت کرده و هر که من را اذیت کند خدا را اذیت کرده؟ آنها گفتند: بله، شنیده‌ایم. دیگر حضرت چیزی نفرمودند. شاید هم تا آن لحظه آنها خیال نداشتند آزاری برسانند، مثلاً در همین نظر چون این را قبول داشتند، بیرون آمدند. هر یک از این وقایعی که در آن ایام اتفاق افتاد اگر ما دقیق شویم حقانیت شیعه به خودمان محرز می‌شود و برای اُبّهت و شناساندن مقام حضرت فاطمه تمام ایام سال کم است، ما سه روز به‌عنوان وفات حضرت فاطمه مراسم می‌گیریم. یعنی در واقع بعد از رحلت پیغمبر صف‌های فکری از هم جدا شد، وفات حضرت فاطمه این جدا شدن را زیر ذره‌بین گذاشت، مشخص کرد. چون وفات حضرت فاطمه در اسلام، در تشیع، در زندگی ما ایرانی‌ها، افکار ما، نقش عمده‌ای دارد این همیشه یادمان می‌آید.

زمان ائمه بعدی دیگر ظلم و جور مسلط شده بود. زمان حیات امام جواد، امام محمدتقی، با زمان بعد از خودش تفاوتی نکرد. اما زمان حضرت فاطمه، حیات حضرت فاطمه، بعد از وفات حضرت فاطمه، وضعیت مسلمین خیلی تفاوت کرده بود. به این جهت این مسأله مهم است. دورانی بود و شد و گذشت و گذشته‌ها، ما که نبودیم، در کتابها خوانده‌ایم، ولی اگر هم نبودیم الان هم می‌بینیم دنیا الان همینطوری شده اما در این دورانی که قرار بر این شده است ان شاء الله آن تفرقه‌ای که بین مسلمین ایجاد شده بود را خداوند می‌خواهد بردارد. ان شاء الله خداوند می‌خواهد روی این زخم مرهم بگذارد. این شکاف را خداوند می‌خواهد رفو کند. ما مواظب باشیم و در مسیر الهی قدم برداریم. چطور برداریم، دیگر با خود ما است.

## فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم)	چهل و هشتم



۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	پنجاه و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام)	پنجاه و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم)	پنجاه و سوّم

\*\*\*

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس بگیرید.

\*\*\*

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.